

## بعضی اشارات و تلمیحات حماسی برگرفته از روایت‌های نقالی و شفاهی - عامیانه در شعر فارسی

سجاد آیدنلو\*<sup>۱</sup>

(تاریخ دریافت: ۹۶/۲/۱۰، تاریخ پذیرش: ۹۶/۹/۲۰)

### چکیده

در ابیات و اشعار بعضی از شعرا از گذشته تا دوره معاصر، اشاره‌هایی به نام‌ها و داستان‌های ملی - پهلوانی ایران یافت می‌شود که مأخذ آن‌ها شاهنامه فردوسی، منظومه‌های پهلوانی پس از آن و متون ادبی و تاریخی رسمی نیست، بلکه توضیح و گزارش آن‌ها را باید در روایت‌های نقالی (طومارها) و صورت شفاهی - عامیانه برخی داستان‌های شاهنامه جست. راه‌یابی این گونه تلمیحات حماسی به شعر فارسی به دلیل رواج فن نقالی و داستان‌گویی شفاهی در ادواری از تاریخ اجتماعی ایران و علاقه همگانی به این روایت‌ها بوده است. در این مقاله بدون اینکه استقصایی تام صورت گرفته باشد، ۲۷ اشاره داستانی به نام‌ها و روایات نقالی و شفاهی - مردمی در شعر سخنوران مختلف از سده ششم تا امروز آورده و بررسی شده و بازده تلمیح مبهم نیز - که احتمالاً برگرفته از این نوع روایت - هاست - برای توجه و تحقیق پژوهشگران معرفی شده است.

واژه‌های کلیدی: تلمیح، روایات نقالی، طومار، روایت‌های شفاهی - مردمی، شاهنامه، ادب حماسی، شعر فارسی.

۱. دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام‌نور اورمیه (نویسنده مسئول).

\* aydenloo@gmail.com

## ۱. مقدمه

تلمیحات اصطلاحاً حماسی به اشاره‌های داستانی مربوط به نام‌ها و روایات ملی - پهلوانی گفته می‌شود که از کهن‌ترین نمونه‌های شعر فارسی تا دوره معاصر در سخن شاعران به کار رفته است. در فرهنگ‌های عمومی مانند لغت‌نامه دهخدا و مآخذی که به صورت تخصصی به موضوع تلمیحات شعر فارسی پرداخته‌اند<sup>۱</sup>، غالباً آن دسته از نام‌های شهریاران و پهلوانان و اشارات داستانی، معرفی و شاهد/ شواهد شعری‌شان ذکر شده است که در شاهنامه فردوسی و یکی دو منظومه پهلوانی پس از آن (نظیر: گرشاسپ‌نامه و بهمن‌نامه) آمده است؛ اما با بررسی دقیق‌تر دیوان‌های شعر به‌ویژه در روزگار صفویه و قاجاری با نوع دیگری از تلمیحات و اشارات حماسی مواجه می‌شویم که منبع آن‌ها روایت‌های نقالی و گزارش‌های شفاهی - عامیانه درباره شخصیت‌ها و رویدادهای حماسی - اساطیری ایران است و بدون آگاهی از این‌گونه روایات و به صرف مراجعه به شاهنامه، منظومه‌های پهلوانی و متون رسمی ادبی و تاریخی نمی‌توان توضیحی درباره این اسامی و اشارات یافت و درنهایت به معنای بیت و مقصود اصلی گوینده رسید.

نقالی در اصطلاح، بازگویی شفاهی داستان‌های ملی - پهلوانی ایران به نثر در میان جمع، از سرگرمی‌های مورد علاقه مردم ایران بود که پیشینه آن بنا بر قراینی احتمالاً حتی به قبل از زمان سرایش شاهنامه می‌رسد (برای اشاره‌ای در این باره، ر.ک: طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۲۵-۲۶ مقدمه)؛ اما در حال حاضر قدیم‌ترین اسناد مکتوب باقی‌مانده از آن مربوط به عصر صفوی و پس از آن است. به دلیل شکوفایی و رونق فراوان این فن در ادوار صفوی و قاجاری (در این باره، ر.ک: عاشورپور، ۱۳۸۹: ۴/۲۲۳-۲۸۶؛ نجم، ۱۳۹۰: ۷۳-۹۶) هنر و ادبیات رسمی زمان نیز - به رغم پرهیز یا کم‌توجهی بیشتر هنرمندان و ادبا/ به موضوعات فرهنگ عامه مردم در طول تاریخ - از نام‌ها و داستان‌های نقالی تأثیراتی گرفته است و مثلاً در عرصه نگارگری غیر از مجالس داستان‌های شاهنامه و برخی منظومه‌های پس از آن، در شماری از دست‌نویس‌های شاهنامه و تابلوهای قهوه‌خانه‌ای تصاویری دیده می‌شود که مبتنی بر روایت‌های نقالان است. برای نمونه صحنه بلند کردن فرامرز، فیل و بهمن سوار بر آن را (برای این نقاشی، ر.ک: سیف، ۱۳۶۹: ۸۷، ۱۸۵) از

داستان‌های نقالی است (از جمله، ر.ک: طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۲/ ۱۱۴۲-۱۱۴۳) و در شاهنامه، بهمن‌نامه، فرامرزنانه و سایر مآخذ رسمی گزارش جنگ‌های فرامرز و بهمن چنین روایتی نیست. یا نگاره پیکار زال و مقاتل دیو در نسخه شاهنامه موزه رضا عباسی (مورخ ۱۲۳۹ق) (ر.ک: شریف‌زاده، ۱۳۷۰: ۲۳۱) روایتی است که متن مکتوب آن در منابع فعلاً چاپ‌شده وجود ندارد و احتمالاً مآخذ نقاش، گزارش نقالی و شفاهی آن داستان بوده است. همین‌که چنین داستان ناشناخته‌ای به تصویر کشیده شده و در یکی از دست‌نویس‌های شاهنامه آمده است خود به‌تنهایی دامنه نفوذ نقالی در ایران عصر قاجاری را نشان می‌دهد (برای دیدن نمونه‌ای دیگر از تأثیر نقالی بر نگارگری ایرانی، ر.ک: طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۳۹-۴۰ مقدمه).

طبعاً شعرای خیال‌پرداز و تصویرساز این دوران نیز از توجه به مجالس و طومارهای نقالان غافل نشده‌اند و گاهی در ابیات برخی از ایشان تلمیح به نام‌ها و روایت‌های نقالی یا برگرفته از گزارش‌های شفاهی - عامیانه به نظر می‌رسد. البته تلمیحات و اشارات نقالی شعر فارسی منحصر به گویندگان دو دوره صفوی و قاجاریه نیست و به سبب سابقه کهن فن نقالی و اقبال مردمی به آن، نشانه‌های چنین اشاره‌هایی از حدود سده‌های ششم و هفتم در ادب فارسی یافت می‌شود و تا روزگار معاصر هم ادامه دارد. استخراج و معرفی همه اشارات و تلمیحات نقالی و شفاهی - عامیانه شعر فارسی نیازمند استقصای تام در دیوان‌های مختلف به‌ویژه بررسی کامل دیوان‌ها و اشعار پراکنده شاعران عهد صفوی و قاجاری است. آنچه در این مقاله به ترتیب الفبایی، ذکر و به‌کوتاهی توضیح داده شده، مواردی است که طی چند سال مطالعه و یادداشت‌برداری، به‌تناوب گرد آمده و پیش از این در کتاب‌ها و مقالات مربوط به تلمیحات ادب فارسی مورد توجه قرار نگرفته است.

## ۲. متن

### ۲-۱. آبی‌بودن ببریان

در داستان نبرد رستم و ببریان که منشأ نقالی و شفاهی - مردمی دارد، ببریان جانوری عجیب و اژدهافش است که دریایی / آبی است و از دریای هند بیرون می‌آید و

زیانکاری می‌کند و دوباره به درون آب می‌رود (ر.ک: انجوی، ۱۳۶۹: ۱/ ۲۱۷، ۲۱۹؛ طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۴۲۹-۴۳۰؛ هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۱۵۳، ۱۵۵). آبی‌بودن ببریان در صورت منظوم این داستان هم آمده است (ر.ک: هفت منظومه حماسی، ۱۳۹۴: ۲۶۴ ب ۳۷۷-۳۸۰). صحبت لاری (۱۱۶۲-۱۲۵۱ق)، شاعر دوره قاجاری، در بیتی به این نکته ظریف اشاره کرده است:

تا خوابگاه شیر ژیان است در گنام      تا آبخورد ببریان است در بحور  
(صحبت لاری، بی تا: ۲۹۱)

## ۲-۲. اسفندیار و روین تنی او با معجزه یا سحر زرتشت

درباره چگونگی زخم‌ناپذیر شدن پیکر اسفندیار روین تن روایت‌ها و نظریات مختلفی وجود دارد (برای دیدن آن‌ها، ر.ک: آیدنلو، ۱۳۹۴: ۹۰۵-۹۰۷) که چند مورد از آن‌ها با زرتشت ارتباط دارد. طبق اشاره‌ای در شاهنامه، زرتشت زنجیری از بهشت آورده و بر بازوی اسفندیار بسته بود<sup>۲</sup> و برخی آن را سبب روین تنی این یل می‌دانند. در زرتشت‌نامه او با خوردن انار مقدسی که زرتشت می‌دهد، روین تن می‌شود (ر.ک: کیخسرو دارا، ۱۳۸۴: ۶۷) و در شاهنامه حقیقت (تألیف ۱۳۳۷ق) زرتشت اندام او را مسح و آسیب‌ناپذیر می‌کند: چنان مسح بنمود اسفندیار      نکردی بر او حربه‌ها هیچ کار  
(جیحون‌آبادی، ۱۳۷۳: ۹۴ ب ۳۱۷۱)

در روایت‌های شفاهی و نقالی نیز این کار با فرو رفتن اسفندیار در آب چشمه مقدس به سفارش زرتشت یا تن شستنش با آبی که زرتشت بر آن دعا خوانده بود، اتفاق می‌افتد (ر.ک: انجوی، ۱۳۶۹: ۱/ ۲۰۵-۲۰۶، ۷/ ۷). قآنی (۱۲۲۲-۱۲۷۰ق) و همای شیرازی (قرن ۱۳ق)، از گویندگان قاجاری، روین تنی اسفندیار را از «ساحری» و «معجز» زرتشت دانسته‌اند که اگر ناظر بر «زنجی» مذکور در شاهنامه و «انار» روایت زرتشت‌نامه نباشد، احتمالاً مأخذ شفاهی و نقالی دارد:

رستم یل ز خستگی تافت ز روی تن عنان      بر لب رود هیرمند با همه دلاوری  
گفت که نیست کارگر تیر و سنانش بر بدن      زان که نموده بر تنش زاردهشت ساحری  
(قآنی، ۱۳۳۶: ۷۶۵)

معجز زردشت اندر چشم روین تن نمود      تا گه نورد بر کف آتشین خنجر گرفت  
(همای شیرازی، ۱۳۶۳: ۶۰)

### ۳-۲. اکوان دیو در داستان بیژن و منیژه

عطار (احتمالاً در گذشته ۶۲۷ق) در *الهی‌نامه* گفته است:

تو را افراسیابِ نفس ناگاه      چو بیژن کرد زندانی در این چاه  
ولی اکوان دیو آمد به جنگت      نهاد او بر سر این چاه سنگت  
چنان سنگی که مردان جهان را      نباشد زور جنبانیدن آن را  
تو را پس رستمی باید در این راه      که این سنگ گران برگیرد از راه  
(عطار، ۱۳۸۷: ۱۸۳ ب ۱۶۶۵-۱۶۶۸)

در *شاهنامه* پس از گرفتارشدن بیژن در توران، افراسیاب دستور می‌دهد که پهلوان ایرانی را در چاهی زندانی کنند و سنگ اکوان دیو را با پیلان بیاورند و بر سر چاه- زندان او بگذارند (ر.ک: فردوسی، ۱۳۹۳: ۱/ ۶۵۴ ب ۳۸۳-۳۸۷). موضوع «سنگ اکوان دیو» فعلاً از مبهمات داستان بیژن و منیژه *شاهنامه* است؛ ولی از بیت دوم عطار می‌توان حدس زد که شاید در قرون ششم و هفتم روایتی شفاهی یا نقلی از داستان بیژن و منیژه وجود داشته است که در آن خود اکوان دیو بعد از زندانی شدن بیژن سنگی می‌آورد و بر سر چاه- زندان او می‌گذارد و احتمالاً مأخذ تلمیح عطار این روایت شفاهی بوده است. ظاهراً این داستان یا روایتی مشابه که در آن اکوان خلاف متن *شاهنامه*، در داستان بیژن و منیژه نقش داشته، در سده‌های پسین نیز رایج یا شناخته شده بوده است و اینکه همای شیرازی (قرن ۱۳ق) به «رنج کشیدن بیژن در چاه از دست اکوان» اشاره کرده، شاید براساس چنین روایت شفاهی است که در میان منابع چاپ شده تا امروز نیست:

شنیدی داستان بیژن و هنگامه توران      که اندر چه، چه‌ها آمد به سر از دست اکوانش  
شنیدی در جهان افسانه‌ای لیکن ندانستی      که باشد بیژن و خود کیست اکوان چیست تورانش  
تو را جان بیژن و توران تن و اکوان بود حرصت      که اندر چاه خواری داده نفس پیرانش  
(همای شیرازی، ۱۳۶۳: ۳۱۹)

این نکته را هم باید یادآوری کرد که در یکی از گزارش‌های کردی داستان بیژن و منیژه، خود اکوان دیو به جای پسرش برخیا- که در ادامه (شماره ۲۰-۲) اشاره خواهد شد- بر سر چاه بیژن با رستم رویارو و کشته می‌شود (ر.ک: لطفی‌نیا، ۱۳۸۸: ۱۱۹)؛

یعنی در این داستانِ نقالی - شفاهی، اکوان حضور دارد که شاید بازمانده‌ای از روایت قدیم‌تر از دست‌رفته باشد که در شعر عطار منعکس شده است.

#### ۲-۴. امیرارسلان و فرخ‌لقا

امیرارسلان شخصیت اصلی (قهرمان) داستان عامیانه معروفی به همین نام است که محمدعلی نقیب‌الممالک شیرازی نقال خاص ناصرالدین شاه آن را پرداخته است. در این روایت، ارسلان، پسر ملک‌شاه رومی، با دیدن نگاره فرخ‌لقا، دختر پطرس‌شاه فرنگی، دل‌باخته او می‌شود و برای یافتن معشوق به فرنگ - که سرزمین دشمنان اوست - می‌رود. داستان، شرح حوادثی است که در این سفر برای امیرارسلان پیش می‌آید. داستان امیرارسلان یکی از مشهورترین و پرخواننده‌ترین روایت‌های عامیانه ایرانی بوده (برای آگاهی بیشتر، ر.ک: افشاری، ۱۳۸۴: ۵۱۸-۵۲۱؛ ذوالفقاری، ۱۳۹۱: ۶۲۲-۶۲۹) و منوچهر آتشی، شاعر معاصر، در شعر «کولاژ ۲» به آن توجه کرده است:

... یکی می‌گوید/ این نامه شیرین است برای فرهاد/ دیگری می‌خندد/ نامه فرخ‌لقا  
برای امیرارسلان/ بهتر برای آن می‌برازد (آتشی، ۱۳۹۰: ۲/ ۱۷۹۳).

#### ۲-۵. امیرحمزه صاحب‌قران و عناصر داستان‌های او

داستان دلاوری‌های شخصی به نام حمزه بن ابراهیم با انتساب به حمزه فرزند عبدالمطلب و عموی پیامبر اسلام<sup>(ص)</sup> مجموعه روایت‌هایی را به وجود آورده که با نام‌هایی چون حمزه‌نامه، قصه امیرحمزه، رموز حمزه و ... مشهور شده است. حمزه‌نامه که ظاهراً معروف‌ترین قصه عامیانه در میان مسلمانان و فرهنگ اسلامی است، تحریرها و روایت‌های متعددی به سبک نقالی در ایران و هند دارد و در تحریر کهن آن ماجراهای حمزه با ایران عصر انوشیروان و مصر و شام و روم و سرزمین پریان پیوند خورده است. در سراسر این روایات، امیرحمزه - که پهلوانی بی‌همتا و صاحب‌قران است - با دشمنانش پیروزمندانه می‌ستیزد. نقالان و داستان‌گزارانی که حمزه‌خوان نام داشتند این داستان مشهور و پرعلاقه را در محافل نقل می‌کردند (برای آگاهی بیشتر، ر.ک: افشاری، ۱۳۸۶: ۷۵۰-۷۵۳؛ امیدسالار، ۱۳۹۴: ۵۸۱-۵۸۵) و از همین راه نام و بعضی عناصر

بعضی اشارات و تلمیحات حماسی برگرفته از روایت‌های... سجاد آیدنلو

داستانی حمزه وارد شعر فارسی شده است. برای نمونه محتشم کاشانی (۹۰۵-۹۶۲ق) به نام این پهلوان اشاره کرده است:

اوست در خفتان دیگر یا برون آورده سر  
حمزه صاحب قران از جیب آن نصرت‌قرین  
(محتشم کاشانی، ۱۳۹۲: ۳۱۴)

پادشه نامدار کز ازل از بخت داشت  
منت هم نامیش حمزه صاحب قران  
(همان، ۳۱۷)

اسب ویژه و شگفت امیر حمزه در حمزه‌نامه اشقر دیوزاد نام دارد و سه‌چشمی است  
(ر.ک: حمزه‌نامه، ۱۳۶۲: ۲۷۳ ب). صوفی عشق‌ری، شاعر افغانی، اسم این باره مخصوص را آورده است:

گر رسم با حمزه صاحب قران  
سر فدای پای اشقر می‌کنم  
(ر.ک: افغان، ۱۳۸۱: ۲۷)

در بیتی منسوب به ناصر خسرو- که در دیوان این شاعر به تصحیح استاد مینوی و محقق نیست- علاوه بر نام «اشقر»، اسم عیار نامدار امیر حمزه، یعنی عمرو امیه ضمری هم ذکر و به فریادهای بسیار بلند و سهمناک حمزه در پیکارهایش<sup>۳</sup> توجه شده است:

کجاست جستن عمرو امیه ضمری  
کجاست اشقر و گلبانگ عم پیغمبر  
(ر.ک: طرطوسی، ۱۳۸۰: ۱ / ۴۰ مقدمه)

مخلص لاهوری در فرهنگ *مرآة الاصطلاح* (تألیف ۱۵۸۱ق) این رباعی را از آخوند محمد سعید اشرف آورده است که:

ای شاه نجف منم غلام در تو  
آزادیم از غلامی قنبر تو  
در قصه حمزه گشته‌ام دست چپی  
خالص ز برای مالک اشتر تو  
و در توضیح نوشته است:

در قصه امیر حمزه می‌نویسند که دو پهلوان که سر حلقه پهلوانان بوده‌اند یکی از آن‌ها دست‌چپ و یکی دست‌راست امیر حمزه بر صندلی می‌نشست. پهلوانانی که توسل به پهلوانان دست‌چپ‌نشین داشتند، آن‌ها را دست‌چپی می‌گفتند و پهلوانانی که به پهلوانان دست‌راست‌نشین منسوب بودند آن‌ها را دست‌راستی می‌گفتند (مخلص لاهوری، ۱۳۹۵: ۲۳۵).

سلیم تهرانی (پیش از ۹۸۷-۱۰۵۷ق) نیز به کشته شدن زمرده شاه به دست حمزه، اشاره کرده است:

از چه رو ریخته و حمزه لقب یافته است می چون لعل مگر خون زمرده شاه است  
(سلیم تهرانی، ۱۳۴۹: ۹۰)

تا جایی که نگارنده در تحریر فارسی چاپ شده از داستان امیر حمزه (به کوشش جعفر شعار) جست و جو کرده است، در این روایت شخصی به نام زمرده شاه وجود ندارد که به دست حمزه کشته شود و احتمالاً تلمیح سلیم تهرانی از یکی از تحریرها یا روایت های شفاهی گوناگون داستان امیر حمزه اقتباس شده است.

بیشترین و متنوع ترین تلمیحات به شخصیت ها و رویدادهای روایات امیر حمزه در قصیده های از غالب دهلوی (۱۲۱۲-۱۲۸۵ق) است که ضمن نام بردن از کتاب رموز حمزه، در چند بیت تقریباً متوالی از موضوعات داستانی این مجموعه یاد کرده است:

چو حمزه را به جهان بعد مرگ مهرنگار	ز تیغ و تاج و نگین روی داد بیزاری
دل است حمزه و لب در فسونگری عمرو است	بدان لبی که ز دل نبودش مددکاری
چو حمزه کش به عقابین در کشیده فلک	به دام وام نفس می کشم به دشواری
لقاست قرض و منم حمزه و ز بهر من اند	چهل خلیفه تقاضایان بازاری
ز زهر مهره نشد زهر حمزه به، آن به	که نوش داروی نوشیروان به چنگ آری
مگر به فضل وی آیم برون ز بند بلا	چنان که حمزه به نیروی پیر فرخاری
چو فُندر آنکه جلودار حمزه بود اینک	رسیده است به خاقان چین جلوداری
سزد که فخر بر اقبال خود کند لندور	از اینکه یافته توقیع گرزبرداری
مپرس بر درش از هستی زمرده شاه	مگر یکی بود از کافران زنهاری
رموز حمزه فروهل خمش نشین غالب	چرا مرا به سخن های هرزه آزاری

(غالب دهلوی، ۱۳۷۶: ۳۰۱-۳۰۲)

## ۲-۶. بلیان

محبوب در بحث از مراسم سخنوری، مسمطی را از شاعری به نام شکوهی<sup>۴</sup> آورده است که در آغاز سخنوری خوانده می شد (ر.ک: محبوب، ۱۳۸۲: ۱۰۶۳/۲-۱۰۶۵). این مسمط که نگارنده در جای دیگر درباره آن بحث کرده و شاهنامه ترین شعر غنایی



بعضی اشارات و تلمیحات حماسی برگرفته از روایت‌های... سجاد آیدنلو

خوانده است (ر.ک: آیدنلو، ۱۳۸۶ الف: ۲۵۵-۲۷۰)، غیر از اشارات شاهنامه‌ای و حماسی برگرفته از منظومه‌های پهلوانی، در بردارنده چند تلمیح نقالی نیز است، از جمله در این بیت:

بتِ هوشنگ‌چنگ و سخت‌قلب و سست‌پیمانم

گهی گویی که گورنگم گهی گویی که بلیانم  
(ر.ک: محجوب، ۱۳۸۲: ۱۰۶۳/۲)

«بلیان» در بعضی طومارهای نقالان و روایت‌های شفاهی - مردمی شاهنامه نام پسر تهمورث دیوبند است (برای نمونه، ر.ک: انجوی، ۱۳۶۹: ۱۸/۳؛ طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۱/۲۵) که در اینجا هم نام وی در کنار هوشنگ، پدر تهمورث و گورنگ، فرمانروای زابل و پدر همسر جمشید آمده است.

#### ۷-۲. پیران و فتنه‌انگیزی در داستان رستم و سهراب

شکوهی در بندی از مسمط مذکور گفته است:

چو سهراب از پی کشتی نهادم روی در میدان      که تا گیرم گریبانِ وصالِ ثانیِ داستان  
ز بس بنمود فتّانی رقیب شوم چون پیران      تهیگاه مرا بشکافتی با خنجر مژگان  
به خون‌ریزی تو دستانی و من هم پور دستانم

(ر.ک: محجوب، ۱۳۸۲: ۱۰۶۴/۲)

در داستان «رستم و سهراب» به گزارش شاهنامه، پیران اصلاً نقش و حضور ندارد و اشاره به فتنه‌انگیزی او در رویارویی پدر و پسر به احتمال فراوان مبتنی بر روایت‌های نقالی است که در آنجا سهراب با چاره‌گری پیران به نبرد ایرانیان و رستم می‌رود و سرانجام کشته می‌شود (ر.ک: داستان رستم و سهراب، ۱۳۶۹: ۱۳۳-۳۵۵؛ طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۱/۴۶۶، ۴۶۷، ۴۹۳ و ...). در مسمطی که مرشد ولی‌الله ترابی پیش از نقالی خویش در نخستین جشنواره طوس (سال ۱۳۵۴) خوانده و خالقی مطلق آن را نقل کرده‌اند، باز موضوع فریب‌کاری پیران در کشته‌شدن سهراب دیده می‌شود:

ای که سهرابی که پیران داد از جان و دل فریبت [اصل: جان دلفریبت]

بر تهی‌گاهت نکرد او رحم و بر حال غریبت

(ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۸۱: ۱۲۵)

#### ۸-۲. تاختنِ ته‌مینه به زابلستان

در آن دسته از طومارها و گزارش‌های نقالی که داستان رستم و سهراب با تفصیل و جزئیات بیشتری نقل شده است، در پایان ماجرا و پس از کشته‌شدن فرزند به دست پدر، ته‌مینه به کین‌خواهی خون‌پسرش به زابلستان می‌تازد؛ اما طی رویدادهایی سرانجام آرام می‌شود و با رستم از در آشتی درمی‌آید (ر.ک: *داستان رستم و سهراب*، ۱۳۶۹: ۳۶۲-۳۷۰؛ *طومار شاهنامه فردوسی*، ۱۳۸۱: ۱/ ۵۲۱-۵۲۲). این روایت در قالب دو منظومه «ته‌مینه‌نامه» کوتاه و بلند نیز سروده شده است (ر.ک: *هفت منظومه حماسی*، ۱۳۹۴: ۳۴۳-۳۵۸). منوچهر آتشی در شعر «زلف رودابه، دست ته‌مینه» از تعبیر «دست دراز ته‌مینه به جانب کارزار» استفاده کرده‌اند که نگارنده حدس می‌زند شاید تلمیح به موضوع مذکور باشد:

طُرّه رودابه اگر نباشد این آبشار / دست دراز ته‌مینه هست / به جانب کارزار (آتشی، ۱۳۹۰: ۷۱۰/۱).

#### ۹-۲. تبرِ ابومسلم

ابومسلم خراسانی (حدود ۱۰۰-۱۳۷ق)، سردار نامدار ایرانی، که علیه خلافت امویان شورید و به دست منصور عباسی کشته شد (درباره ابومسلم، ر.ک: بهرامیان و سجادی، ۱۳۷۳: ۲۲۶-۲۴۴)، در مجموعه‌هایی که با نام *ابومسلم‌نامه* درباره او پرداخته شده، سیمایی داستانی یافته و ویژگی‌ها و بن‌مایه‌های حماسی - اساطیری به او نسبت داده شده است (درباره ابومسلم‌نامه‌ها، ر.ک: اسماعیلی، ۱۳۸۴: ۱۷۶-۱۷۹). یکی از عناصر داستانی سرگذشت ابومسلم، تبری ویژه است که جنس آن از پولاد ذوالفقار امام علی<sup>(ع)</sup> بود و می‌توانست پس از کشتن دشمنان «یا هو» بگوید (درباره این تبر، ر.ک: طرطوسی، ۱۳۸۰: ۱/ ۱۵۱-۱۵۲ مقدمه). از این تبر مخصوص در بیتی منسوب به ناصر خسرو و یکی از قصاید عطار یاد شده است:

کجا شد ابومسلم آن سوار گزین      که بیخ خوارج بکند او به تبر  
(ر.ک: طرطوسی، ۱۳۸۰: ۱/ ۳۹ مقدمه)<sup>۵</sup>  
کو کسی کز دین چو بومسلم تبر زد روز و شب      تا ز صدق یار غار و علم حیدر گویمی  
(عطار، ۱۳۹۲: ۷۱۶)

## ۱۰-۲. جمشید جم

ترکیب «جمشید جم» با این وجه تأکیدی که «جم» بر نام «جمشید» افزوده شده، ویژه متون نقالی و روایات شفاهی - عامیانه است (برای نمونه، ر.ک: *اسکندرنامه*، ۱۳۸۸: ۳۰۱، ۳۴۵؛ *انجوی*، ۱۳۶۹: ۱/ ۳۱۸، ۳/ ۱۸؛ *زرین قبانامه*، ۱۳۹۳: ۲۳۱ ب ۹۵۹، ۳۳۶ ب ۳۱۴۵ و ...؛ *هفت‌لشکر*، ۱۳۷۷: ۱۱، ۱۵، ۱۷ و ...) و در مآخذ رسمی تاریخی و ادبی یا به صورت «جمشید» به کار رفته یا «جم». در حدود جست‌وجوهای نگارنده، وجه تأکیدی «جمشید جم» متأثر از روایت‌های نقالی در اشعار پس از عصر صفوی - و بیشتر دوره قاجار - کاربرد دارد و ظاهراً در متون پیش از صفویه نیست. در اینجا چند نمونه آورده می‌شود:

جشنی ز نوروز عجم کاراستش <u>جمشید جم</u>	جشنی که با کوس و علم شاه جهاندار آمده (قائنی، ۱۳۳۶: ۷۴۵)
لعل‌های یارۀ <u>جمشید جم</u> را برده است	گنج‌های مخزن کاووس کی را خورده است (طراز یزدی، ۱۳۶۶: ۱۶۸)
با آنکه جیب و جامه من از مال و می تهی است	ما را فراغتی است که <u>جمشید جم</u> نداشت (فرخی یزدی، ۱۳۹۱: ۶۱)
به شاه کشور <u>جمشید جم</u> پس از تبریک	بگو خرابۀ جم را خراب‌تر نکنند (عارف قزوینی، ۱۳۸۹: ۱۱۴)
به یاد حضرت زرتشت جام باده بنوش	که جشن حضرت <u>جمشید جم</u> فراز آمد (بهار، ۱۳۶۸: ۲/ ۱۱۸۲)

## ۱۱-۲. جهاندار

شکوهی در مسمط ویژه مراسم سخنوری که پیش‌تر اشاره شد، در بیتی گفته است:  
جهانگیری جهان‌بخشی جهانداری جهان‌بانی نژاد از سام داری یا که فرزند نریمان  
(ر.ک: *محجوب*، ۱۳۸۲: ۲/ ۱۰۶۴)

جهانگیر پسر رستم و جهان‌بخش فرزند فرامرز و نوۀ رستم است و در مصراع دوم هم از نژاد سام و نریمان سخن رفته است؛ از این روی احتمال دارد که «جهاندار» و «جهان‌بان» هم نام یلانی از خاندان رستم باشد. نگارنده فعلاً «جهان‌بان» را در روایت‌های پهلوانی نیافته، اما «جهاندار» در منظومۀ کردی رستم و زَنون (ر.ک: ۱۳۸۴:

(۱۱۰)، پسر سهراب و نوۀ رستم و در یکی از طومارهای نقالی نیز فرزند جهانگیر و باز نوۀ تهمتن است (ر.ک: طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۱۱۶۴/۲). در روایت کردی رستم و زردهنگ هم «جهاندار» جزو یلان سیستان و فرزندزادگان رستم معرفی شده است (ر.ک: لطفی‌نیا، ۱۳۸۸: ۱۰۷-۱۰۸).

## ۱۲-۲. دخمه گرشاسپ و نریمان در سرنديب

در این بیت قآنی:

فرداست که بر مه رود از خاک سرنديب شور و شغب از دخمه گرشاسپ و نيرم  
(قآنی، ۱۳۳۶: ۵۲۶)

«دخمه گرشاسپ و نریمان» در «سرنديب» معرفی شده است و این در طومار نقالی (کتابت ۱۱۳۵ق) هم دیده می‌شود که فرامرز در سرنديب به دیدن آرامگاه نیاکانش، گرشاسپ و نریمان و سام، می‌رود (ر.ک: طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۵۹۴-۵۹۷). در منظومۀ بهمن‌نامه، گورگاه گرشاسپ و نریمان و سام و رستم در شهر سمندور در چندمنزلی قنوج است (ر.ک: ایرانشاه‌بن‌ابی‌الخیر، ۱۳۷۰: ۴۰۹ ب ۶۹۲۶) و اشاره قآنی به احتمال بسیار مأخذ نقالی دارد.

## ۱۳-۲. رزم‌جامه رستم از چرم جانوری به نام ببریان

جامه جنگی مخصوص و معروف رستم در شاهنامه «ببریان» نام دارد. درباره وجه اشتقاق، معنا و چیستی این تن‌پوش دیدگاه‌های مختلفی در منابع قدیمی و تحقیقات معاصران مطرح شده است (برای آگاهی در این باره، ر.ک: آیدنلو، ۱۳۹۴: ۷۶۱). به تصریح شاهنامه این جامه از «چرم پلنگ» است؛ اما در سنت نقالی و شفاهی ایران رستم پس از کشتن پتیاره‌ای ازدهافش به نام ببریان از پوست زخم‌ناپذیر آن برای خود خفتان می‌سازد که به نام آن دد «ببریان» خوانده می‌شود (برای نمونه، ر.ک: انجوی، ۱۳۶۹: ۲۲۰؛ طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۴۳۱؛ هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۱۵۵؛ همزه‌ای، ۱۳۹۳: ۱۱۵/۳). این موضوع که خاستگاه نقالی و شفاهی دارد در منظومۀ «ببریان» هم آمده است (ر.ک: هفت منظومۀ حماسی، ۱۳۹۴: ۲۷۲ ب ۴۵۹-۴۶۰). ملک‌الشعراى بهار براساس این داستان در قصیده «رستم‌نامه» گفته‌اند:

دریده چرم ز ببر بیان و کرده به بر به جای جوشن و خفتان پرنیان، رستم (بهار، ۱۳۶۸: ۱/ ۴۸۰)

#### ۱۴-۲. رستم یک‌دست

در طومارهای نقالی در داستان رفتن برزو برای یافتن معشوقه‌اش دختر گرسیوز (ر.ک: *طومار نقالی شاهنامه*، ۱۳۹۱: ۶۷۲ بی) یا بنابر روایتی هنگام رفتن رستم برای رهانیدن برزو از بند قطران زنگی «طرفه پیاده‌ای که عرض و طول او یکی بود و یک دست او کوتاه بود» (هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۲۸۱) ظاهر می‌شود. این موجود عجیب، رستم یک‌دست نام دارد که هم بسیار زورمند است و هم سخت مکار. رستم یک‌دست نخست یار و همراه رستم و برزو و ایرانیان است ولی بعد در برابر آن‌ها قرار می‌گیرد و طی حوادثی مایه‌آزار رستم و سپاه ایران می‌شود. این شخصیت که خاستگاه نقالی دارد و روایت او از داستان‌های پرشور و مورد علاقه محافل نقالان بود (ر.ک: انجوی، ۱۳۶۹: ۳۰/۲) در منظومه‌هایی مانند *زرین‌قبانامه* و *برزونامه مفصل* / جدید هم حضور دارد و درباره‌ی سرانجام کار وی چند گزارش مختلف وجود دارد. در *زرین‌قبانامه* اشاره شده که رستم او را به دار کشیده و شکمش را دریده است (ر.ک: *زرین‌قبانامه*، ۱۳۹۳: ۷۳۸ ب ۱۱۷۵۹، ۷۶۲ ب ۱۲۲۷۱). در *طومار هفت‌لشکر*، زال دستور می‌دهد او را به دار بیاویزند و تیرباران کنند (ر.ک: *هفت‌لشکر*، ۱۳۷۷: ۵۲۲) و در *طوماری دیگر* وی به زخم تیرهای سیمین‌بانو، دختر زواره، کشته می‌شود (ر.ک: *طومار کهن شاهنامه*، ۱۳۷۴: ۹۵۲).

نام رستم یک‌دست به دلیل شهرت و شیرینی داستان‌های او در سنت نقالی، در برخی فرهنگ‌های فارسی (مانند *بهار عجم*، *مصطلحات الشعرا*، *مرآت‌الاصطلاح*، *غیث‌اللغات* و *آندراج*) هم وارد شده است (ر.ک: بهار، ۱۳۸۰: ۱۳۷۷/۲؛ دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل واژه «رستم یک‌دست»؛ مخلص لاهوری، ۱۳۹۵: ۲۵۷؛ وارسته، ۱۳۸۰: ۴۴۱). در فرهنگ *بهار عجم* دو بیت از ملا طغرای مشهدی (قرن ۱۱ ق) و بیتی از سلیم تهرانی به شاهد کاربرد این نام در شعر فارسی آمده که در *لغت‌نامه‌ی دهخدا* هم نقل شده است.<sup>۷</sup> نگارنده غیر از آن سه بیت، سه بیت دیگر نیز یافته که در آن‌ها به نام این شخصیت شگفت روایات نقالی اشاره شده است. دو بیت از سلیم تهرانی و یک بیت هم از وحید قزوینی (۱۰۱۵-۱۱۱۲ ق) است. در اینجا هر شش بیت را برای آگاهی علاقه‌مندان می‌آوریم:

چه زور و قوتِ مردافکنی است پنداری

که خاک رستم یکدست شد سبوی شراب

(سلیم تهرانی، ۱۳۴۹: ۴۰)

گر سبوی می ز خاک رستم یک دست نیست از کجا آورده است این زور و این مردافکنی

(همان، ۴۰۳)

مردافکنی و زور سبوی من [کذا. شاید: می] بین گویی که ز خاک رستم یکدست است

(همان، ۶۲۸)

سبو هم به مردانگی رستمی است که یک دست دارد عجب آدمی است

(ملا طغرای مشهدی، به نقل از نظمی، ۱۳۶۴: ۲۳)

در جدل هیچ کم از رستم یکدست نبود شانه چون در ره زلفش به دلم کرد دچار

(همانجا)

دویی چو نیست ز کارش یک آستین دارد به رنگ رستم یکدست از آن قبای شراب

(وحید قزوینی، ۱۳۹۴: ۱/ ۲۷۰)

## ۱۵-۲. ریش دو شاخ رستم

در شاهنامه اشاره‌ای به ریش دوسر/ شاخه رستم نیست و در روایت‌های نقالی و شفاهی ذکر شده است که این ویژگی نیز بر مشخصات ظاهری جهان‌پهلوان ایران افزوده می‌شود. برای مثال در طومار هفت‌شکر پیران رستم را مردی «قوی‌هیکل و بلندقامت» با «ریش دوفاق» معرفی می‌کند (ر.ک: هفت‌شکر، ۱۳۷۷: ۲۴۷). تا جایی که نگارنده در نگاره‌های نسخ کهن‌تر شاهنامه از سده‌های هشتم تا دهم (مانند دست‌نویس‌های لنینگراد (۷۳۳ق)، بایسنغری، شاه اسماعیلی و شاه تهماسبی) بررسی کرده، ظاهراً رستم با ریش دوسر تصویر نشده است و احتمالاً از نسخه‌های اواخر سده دهم و اوایل قرن یازدهم به بعد آن هم به تأثیر از روایت‌های نقالی و شفاهی، تهمتن این گونه نشان داده می‌شود؛ به‌ویژه در تصاویر شاهنامه‌های چاپ سنگی دوره قاجار و مجالس نقاشی قهوه‌خانه‌ای، رستم غالباً دارای ریشی دوشاخه است (برای دیدن تصاویر رستم در چاپ‌های سنگی، ر.ک: مارزلف، ۱۳۸۴: صفحات مختلف). در بهمن‌نامه هنگامی که بهمن به آرامگاه رستم و نیاکان او می‌رود، گرشاسپ با ریشی سپید و «دوشاخ» توصیف شده است؛ لذا این

بعضی اشارات و تلمیحات حماسی برگرفته از روایت‌های... سجاد آیدنلو

احتمال بعید نیست که بعدها نقالان از بیت *بهمن‌نامه* تأثیر پذیرفته و یکی از ویژگی‌های نیا (گرشاسپ) را به نبیره نامور (رستم) نسبت داده باشند. بیت *بهمن‌نامه* این است:

سری‌گرد و ریشی سپید و دو شاخ  
کمرگاه باریک و سینه فراخ  
(ایران‌شاه‌بن‌ابی‌الخیر، ۱۳۷۰: ۴۲۶ ب ۷۲۳۸)

استاد ملک‌الشعرا بهار نیز در بیتی از قصیده «رستم‌نامه» خویش به «ریش دو شاخ رستم» اشاره کرده‌اند:

ستبر بازو و لاغر میان و سینه فراخ  
دو شاخ ریش فروهشته تا میان رستم  
(بهار، ۱۳۶۸: ۱/ ۴۷۹)

#### ۱۶-۲. زخم‌زدن رستم ببریان را از درون

در داستان نبرد رستم و ببریان، رستم نوجوان برای کشتن پتیاره دریایی خانه‌ای آهنین با دو در می‌سازد و در آن طعمه می‌گذارد و خود درون آن خانه می‌نشیند. ببریان هنگامی که از دریا بیرون می‌آید آن خانه را با طعمه‌ها و رستم می‌آورد و چون نمی‌تواند آن را فرو ببرد، رستم در میان دهان جانور از یکی از آن دو در خارج می‌شود و از درون چندان ببریان را زخم می‌زند تا هلاک شود (ر.ک: انجوی، ۱۳۶۹: ۱/ ۲۱۹؛ *طومار تقالی شاهنامه*، ۱۳۹۱: ۴۲۹، ۴۳۰؛ *هفت منظومه حماسی*، ۱۳۹۴: ۲۶۳-۲۶۷، ب ۳۷۰-۴۱۸). مجذوب تبریزی (زاده ۱۰۸۸ق) در مصراع دوم بیت زیر دقیقاً به این نکته از داستان نقالی - مردمی «رستم و ببریان» تلمیح دارد:

اندیشه تیغت جگر خصم شکافد  
مانند تهمتن ز درون ببریان را  
(مجذوب تبریزی، به نقل از سعیدیان، ۱۳۹۰: ۲۹۳۰)

#### ۱۷-۲. صفت «شخ کمان»

شاطر اصغر نهاوندی (قرن ۱۳ق) در غزلیات خویش چندبار معشوق را با صفت «شخ کمان» نامیده است:

ای شوخ شخ کمان ز ره لطف از میان  
خنجر بکش که کشتن اصغر ضرور شد  
(نهاوندی، ۱۳۹۲: ۳۹)

مرغ دلم اسیر یکی شیخ کمان بود      کز شیخ کمانیش بصرم خون‌فشان بود  
(همان، ۵۶)

شوخند و شیخ کمان و جفاکار و بی‌وفا      دشمن نواز و دوست‌گدازند سر به سر  
(همان، ۶۷)<sup>۸</sup>

ترکیب «شیخ کمان» به معنای «سخت کمان و ماهر در تیراندازی» در فرهنگ‌های فارسی نیست و به احتمال زیاد از روایت‌های نقالی گرفته شده است؛ زیرا در این داستان‌ها تیمور/ تمور، پسر برزو و نبیره رستم، با صفات «شیخ کمان»، «شوق کمان»، «شه کمان» و «شوخ کمان» معرفی می‌شود (برای نمونه، ر.ک: *طومار شاهنامه فردوسی*، ۱۳۸۱: ۲/ ۸۴۹؛ *طومار نقالی شاهنامه*، ۱۳۹۱: ۶۹۱؛ کلاتری، ۱۳۵۲: ۱۰؛ گورانی، ۱۳۸۹: ۱/ ۲۱۸، ۲۲۳) و «شیخ کمان» هم صورتی/ ضبطی از این صفت‌هاست. اگر گمان تأثیرپذیری شاطر اصغر نهندی از لقب تیمور/ تمور در گزارش‌های نقالان درست باشد در اینجا خلاف موارد دیگر، شاعر به جای تلمیح آشکار و مستقیم به یک نام یا روایت نقالی، صفت یکی از پهلوانان این داستان‌ها را اقتباس کرده و در اشعار غنایی خویش به کار برده است که استفاده جالبی از عناصر روایات نقالی در شعر فارسی است.

#### ۱۸-۲. صورت «سیاه‌وش» و «سیاه‌وخش» به جای «سیاوش»

یکی از ویژگی‌های روایت‌های نقالی و شفاهی - مردمی، تغییر یافتن نام بعضی شهریاران و یلان در قیاس با *شاهنامه* و منابع رسمی ادبی و تاریخی است (برای اشاره‌ای در این باره، ر.ک: *طومار نقالی شاهنامه*، ۱۳۹۱: ۶۷-۶۸ مقدمه). بر همین اساس نام سیاوش/ سیاوخش در برخی *طومارها* و گزارش‌های شفاهی به صورت «سیاه‌وش» نوشته شده است (ر.ک: انجوی، ۱۳۶۹: ۲/ ۲۲۹-۲۴۹، ۳/ ۱۰۳-۱۰۶، ۱۱۹-۱۲۲، ۱۲۴-۱۲۹؛ *هفت‌لشکر*، ۱۳۷۷: ۲۲۶). البته مفهوم «سیاهی» در اشتقاق و معانی پیشنهادی برای نام «سیاوش» وجود دارد<sup>۹</sup> و اگر تغییر «سیاوش» به «سیاه‌وش» در روایات نقالی و شفاهی به این دلیل بوده است که راویان و داستان‌پردازان در ساخت و معنای نام این شاهزاده واژه/ معنای «سیاه» را می‌دیدند، چندان بی‌راه نبوده است. در هر حال طراز یزدی (ف. ۱۲۶۲ق) در بیتی پس از دوبار ذکر نام «سیاوش» یک‌بار هم صورت نقالانه «سیاه‌وش» را به کار برده و خود را «تخم سیاه‌وش» نامیده که ظاهراً منظورش همان زاده/ نژاد سیاوش است:



بعضی اشارات و تلمیحات حماسی برگرفته از روایت‌های... سجاد آیدنلو

عالم خراب‌کرده خون سیاوش است من زاده سیاوش و تخم سپاه‌وش  
(طراز یزدی، ۱۳۶۲: ۱۸۸)

فدایی مازندرانی (ف. ۱۲۸۰ق) دیگر شاعر دوره قاجار نیز در بیتی از ترکیب‌بند عاشورایی خویش وجه «سیاه‌وخش» را آورده که ضبطی از «سیاه‌وش» و متأثر از روایت‌های نقالی و شفاهی است:

خون می‌خورد ز حسرت او لعل در بدخش تنها همین نه لعل که خون سپاه‌وخش  
(فدایی مازندرانی، ۱۳۸۸: ۲۵۸)

#### ۱۹-۲. ضحاک و به گوش رسیدن ناله او از دماوند

بنابر گزارش شاهنامه، فریدون پس از گرفتن ضحاک او را به فرمان سروش زنده در غاری در دماوند به بند می‌کشد (ر.ک: فردوسی، ۱۳۹۳: ۴۶/۱ - ۴۶ - ۴۸ ب ۴۴۸ - ۴۸۸). در معتقدات داستانی ایرانیان، ضحاک تا روز رستاخیز در آنجا زنده است و باید پادافره کردارهایش را ببیند (در این باره و برای تحلیل این اعتقادات، ر.ک: آیدنلو، ۱۳۸۸: ۱۰ - ۲۳). طبق این باور عامیانه کهن در بعضی روایت‌های شفاهی به این نکته اشاره شده که صدای ناله ضحاک از بن غار یا ژرفای چاهی که در آن بسته شده است، به گوش می‌رسد و حتی کسانی این صدا را شنیده‌اند (ر.ک: انجوی، ۱۳۶۹: ۲/۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۳). به احتمال فراوان، آذریبگدلی (۱۱۳۴-۱۱۹۵ق) در بیت زیر به این اعتقاد و روایت شفاهی - مردمی توجه کرده است:

غرض شدم ز تو دور این قدر که می‌آید به گوش ناله ضحاک از دماوندم  
(آذریبگدلی، ۱۳۶۶: ۳۰۸)

#### ۲۰-۲. کریمان

در سنت داستانی ایران، «کریمان» به صورت اسم خاص برای چند شخص به کار رفته است: ۱. پدر نریمان که منشأ آن دریافت نادرست از دو بیت شاهنامه است (در این باره، ر.ک: آیدنلو، ۱۳۸۶ ب ۱۵-۱۶)؛ اما وارد روایت‌های نقالی (از جمله هفت‌شکر گورانی) هم شده است. ۲. نامی دیگر برای قهرمان، فرزند هوشنگ یا تهمورث (برای آگاهی بیشتر، ر.ک: اکبری مفاخر، ۱۳۹۰: ۱۸-۲۳، ۲۹-۳۱). ۳. پسر برزو و نبیره رستم که از پیوند برزو با

مهر نسرین عذار (فهر سیمین عذار) زاده می‌شود. این کریمان بیش از همه در منظومه زرین‌قبانامه و بخش جدید/ بلندتر برزوانامه حضور دارد و از شخصیت‌های ساخته روایات نقلی است (ر.ک: زرین‌قبانامه، ۱۳۹۳: ۱۶۳-۱۶۵ مقدمه). در منظومه فلک‌نازنامه (قرن ۱۲ق) نام «کریمان» در کنار جهانگیر فرزند رستم و جهان‌بخش، پسر فرامرز، آمده و به این قرینه احتمالاً منظور همان فرزند برزوست:

جهانگیر و جهان‌بخش و کریمان چه شد هوشنگ اولاد نریمان  
(تسکین شیرازی، ۱۳۸۲: ۴۰۲)

این نام در بیتی از فدایی مازندرانی (سده ۱۳ق) هم آمده و در کنار چند نام خاص (قهرمان، سیامک، برزو، بارمان و هومان) از روایت‌های پهلوانی قرار گرفته است:

قهرمان قهر سیامک سیر برزو بُرز  
بارمان بار و کریمان کرم و هومان حال  
(فدایی مازندرانی، ۱۳۸۸: ۴۹۸)

در اینجا به دلیل ذکر «قهرمان» می‌توان «کریمان» را نام دیگر او (فرزند هوشنگ یا تهمورث) و به قرینه آمدن اسم «بُرزو»، فرزند این پهلوان دانست که به نظر نگارنده وجه اخیر محتمل‌تر است.

## ۲۱-۲. کشتن رستم، فرزند اکوان دیو را در داستان بیژن و منیژه

در نسخه شاهنامه حاشیه ظفرنامه مستوفی (فراهم آمده ۷۱۴-۷۲۰ق) روایت منظومی در ۶۱ بیت بر داستان بیژن و منیژه الحاق شده که در آن برخیا، پسر اکوان دیو، نگهبان چاه- زندان بیژن است و رستم نخست این دیو و همراهانش را می‌کشد و بعد پهلوان جوان را از چاه می‌رهاند (ر.ک: مستوفی، ۱۳۷۷: ۱/ ۵۹۰-۵۹۲). این داستان که در بیژن‌نامه عطایی (احتمالاً از سده دهم) دوباره به نظم کشیده شده (ر.ک: هفت منظومه حماسی، ۱۳۹۴: ۱۱۷-۱۲۱ ب ۱۴۶۶-۱۵۵۴) از روایت‌های نقلی و شفاهی است که گزارش منشور آن در دو طومار قدیمی از قرن سیزدهم (ر.ک: رستم‌نامه، کتابت ۱۲۴۵ق: گ ۵۵؛ هفت‌شکر، ۱۳۷۷: ۲۴۳) و یکی از بازگفت‌های شفاهی داستان بیژن و منیژه نیز دیده می‌شود (ر.ک: انجوی، ۱۳۶۹: ۱/ ۲۵۸، ۲۵۹). چون صورت منظوم این داستان در دست‌نویس حاشیه ظفرنامه آمده است، آن را باید از روایت‌های شفاهی- نقلی کهن (دست‌کم از قرن هفتم) شمرد. همای شیرازی (قرن ۱۳ق) در بیتی ضمن تلمیح به داستان بیژن و منیژه، ترکیب «دود

برآوردن از دوده اکوان» را به کار برده است که نگارنده احتمال می‌دهد ناظر بر همان روایت کشته‌شدن پسر (دوده) اکوان دیو به دست رستم باشد:  
جان مینژه رهانم از غم بیژن دود برآرمهمی ز دوده اکوان  
(همای شیرازی، ۱۳۶۳: ۴۳۶)

## ۲-۲۲. کلاهخود رستم از کاسه سر دیو سپید

کلاهخود ساخته‌شده از کاسه سر دیو سپید یکی از مهم‌ترین نشانه‌های ظاهری رستم در نگاره‌های شاهنامه‌ای است. کهن‌ترین منابع مکتوب اشاره به این مغفر خاص منظومه‌های زرین‌قبانامه و برزنامه جدید/ مفصل (هر دو احتمالاً از قرن دهم) و طومار نقالی بازمانده از عصر صفوی است (ر.ک: زرین‌قبانامه، ۱۳۹۳: ۴۱۶ ب ۴۸۴۳، ۶۹۷ ب ۱۰۸۷۰؛ برزنامه، گ ۶۶ الف؛ طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۴۴۷)؛ اما در طومارهای متأخر و داستان‌های شفاهی - مردمی، گزارش‌هایی درباره چگونگی ساخته‌شدن این کلاهخود به دست خود رستم یا گودرز پس از کشته‌شدن دیو سپید آمده است (برای نمونه، ر.ک: انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۱/ ۲۲۷، ۲/ ۹۰، ۳/ ۷۸؛ طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۱/ ۳۹۰ - ۳۹۱؛ نثر نقالی شاهنامه، ۱۳۹۴: ۱۴۱). نگارنده به استناد قرآینی حدس می‌زند که زمان انتساب مغفر دیو سپید به تهمتن و به وجود آمدن روایات مربوط به آن شاید از حدود اواخر قرن هشتم و آغاز سده نهم به بعد بوده است (برای تفصیل، ر.ک: آیدنلو، ۱۳۸۷: ۴۶۸ - ۴۷۱). داوری شیرازی (۱۲۲۸ - ۱۲۸۳ق) آشکارا به این مضمون عامیانه از ویژگی‌های رستم اشاره کرده است:

رستم گفتی بر فرق، سر دیو سپید  
خلق حیران من اندر ز یمین و ز یسار  
(داوری شیرازی، ۱۳۷۱: ۲۲۳)

## ۲-۲۳. کلاهخود رستم از کاسه سر اکوان دیو

خلاف آنچه در سنت نقالی و نگارگری مشهور و متداول است، در یک روایت شفاهی - مردمی منفرد کلاهخود رستم به جای «دیو سپید» از کاسه سر «اکوان» معرفی شده است که تهمتن بعد از کشتن او برای خود مغفر ویژه دوشاخ می‌سازد (ر.ک: انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۲/ ۶۳). جالب است که ملک‌الشعرا بهار در قصیده «رستم‌نامه» به این

روایت شفاهی واحد و نادر توجه کرده و کلاهی خود رستم را از «کله اکوان دیو» دانسته است:

بریده کله اکوان دیو و هشته به ترگ  
به جای مغفر پولاد زرنشان، رستم  
(بهار، ۱۳۶۸: ۱/ ۴۷۹)

#### ۲۴-۲. کیخسرو و گرفتار شدن وی در دست ترکان

امیر خسرو دهلوی (۶۵۱-۷۲۵ق) در غزلی گفته است:

خسروم لیکن چو کیخسرو ز ترکان امل  
شهربند ظلم از رستم نمی یابم نشان  
(دهلوی، ۱۳۴۳: ۴۶۹)

در روایت‌های نقلی، برزو در جست‌وجوی معشوقش در مازندران گرفتار می‌شود و فرامرز و دلاوران ایران هم که برای رهایی او به آنجا می‌روند، در بند می‌افتند. از این روی، رستم برای نجات دادن فرزندانش ایران را ترک می‌کند و به مازندران می‌رود. در این هنگام افراسیاب از فرصت بهره می‌گیرد و به ایران می‌تازد و چون ایران از وجود رستم و دیگر یلان تهی است، کیخسرو شکست می‌خورد و در قلعه سفید در محاصره تورانیان (ترکان) می‌ماند تا تهمتن و سایر پهلوانان برسند (برای گزارشی از این داستان، ر.ک: طومار تقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۶۸۴ ب.ب). این داستان که عطایی، ناظم برزنامه جدید/ بلند، آن را با نام «به بند افتادن کیخسرو در حصن سفید و بواقی برزنامه» در ۲۷ هزار بیت به نظم کشیده، از روایت‌های مفصل نقلی است و احتمالاً امیر خسرو دهلوی در بیت مذکور به آن تلمیح دارد که گفته است مانند کیخسرو از دست ترکان (تورانیان) شهربند شده و منتظر رسیدن رستم است. اگر این دریافت و حدس درست باشد، سابقه این داستان نقلی هم دست‌کم به سده هفتم می‌رسد.

#### ۲۵-۲. مسلمان شدن رستم به دست امام علی<sup>(ع)</sup>

یکی از داستان‌های جالب شفاهی - مردمی که مبتنی بر باورهای عامیانه ایرانیان شیعه‌مذهب است و احتمالاً در دوره صفویه ساخته و متداول شده، موضوع مسلمان شدن رستم به دست حضرت علی<sup>(ع)</sup> است. از این موضوع دو دسته روایت وجود دارد و گزارش منظومی از آن نیز در قالب مثنوی ۳۸۵ بیتی از روزگار صفویان

بعضی اشارات و تلمیحات حماسی برگرفته از روایت‌های... سجاد آیدنلو

باقی مانده است (برای آگاهی کامل درباره این داستان‌ها و تحلیل آن‌ها، ر.ک: رستم‌نامه، ۱۳۸۷: بیست‌ودو-سی‌وهفت).<sup>۱۰</sup> سروش اصفهانی (۱۲۲۸-۱۲۸۵ق) در قصیده‌ای در مدح امیرمومنان<sup>(ع)</sup> به این داستان شفاهی- عامیانه توجه کرده و اشاره او به دسته دوم و مشهورتر گزارش‌های این موضوع است که رستم از جانب کیخسرو به بارگاه حضرت سلیمان<sup>(ع)</sup> می‌رود و پس از درشت‌خویی و قدرت‌نمایی از آنجا بیرون می‌آید؛ ولی در راه با جوانی ناشناس مواجه و در کشتی مغلوب او می‌شود و می‌داند که او امام علی<sup>(ع)</sup> است و به دست ایشان مسلمان و شیعه می‌شود:

مگر نشنیده‌ای رستم ز سوی شاه کیخسرو	به امید خراج آمد به درگه مر سلیمان را
درشتی با سلیمان کرد و بیرون رفت از مجلس	چه اعرابی علی بگرفت راه پورِ دستان را
که با پیغمبر یزدان چرا ناخوش سخن گفتی؟	بگفت این و ز جا بر بود فرزندِ نریمان را
فکندش سوی گردون ساعتی زان پس فرود آمد	گرفتی ورنه، کردی پیکرش بدرود مر جان را
بیاورد آن زمان نزد سلیمان بر علی ایمان	چو رستم دید کان نیرو میسر نیست انسان را

(سروش اصفهانی، ۱۳۴۰: ۱/ ۲۹)

## ۲۶-۲. نوش دارو و آمدن آن بعد از مرگ سهراب

در داستان رستم و سهراب به گزارش شاهنامه، پس از زخمی شدن سهراب تهمتن از کاووس می‌خواهد که برای درمان فرزند نوش دارو را از خزانه برای بفرستد؛ اما کاووس این کار را انجام نمی‌دهد و سهراب کشته می‌شود (ر.ک: فردوسی، ۱۳۹۳: ۱/ ۲۹۸ب ۹۳۵-۹۵۷). خلاف متن روشن شاهنامه، در شعر فارسی از گذشته تا امروز مضمونی به صورت ضرب‌المثل کاربرد یافته که در آن به آمدن/ فرستاده شدن نوش دارو پس از مرگ سهراب اشاره شده است. قدیم‌ترین نمونه‌های این مضمون/ مثل در شعر اثیر اخسیکتی (ف. ۵۷۰ یا ۵۷۷ق) و عطار (ف. احتمالاً در ۶۲۷ق) است:

بکوش آنکه پس از گفتِ وی جگر نکنی	که نوش دارو بعد از اجل ندارد سود
(اخسیکتی، ۱۳۳۷: ۴۲۲)	
اگرچه روستم را دل بیژمرد	چه سود از نوش دارو چون پسر مُرد
(عطار، ۱۳۸۷: ۳۰۵ب ۴۲۹۵)	
یا مگر آه دلِ رستمِ دستان این دم	نوش دارو به بر کشته پسر می‌آرد

(همو، ۱۳۸۶: ۷۶۶)<sup>۱۱</sup>

در دو بیت از ابن‌یمین (قرن ۸ ق) و بیتی مذکور در جامع‌التواریخ (تألیف اوایل سده هشتم) هم به این مضمون اشاره شده است:

نوش‌دارو چه سود خواهد داشت چون شد از مُلکِ زندگی سهراب؟

(ابن‌یمین، ۱۳۶۲: ۳۲۱)

وقتِ هر کار نگه دار که نافع نبود نوش‌دارو که پس از مرگ به سهراب دهی

(همان، ۵۳۳)

نوش‌دارو که پس از مرگ به سهراب دهی عقل داند که بدان زنده نگردد سهراب

(فضل‌الله همدانی، ۱۳۹۲: ۸۲ / ۱)

چنان‌که گفتیم و پیش‌تر یکی از شاهنامه‌شناسان هم بدان توجه کرده است، در روایت فردوسی اساساً سخنی از فرستادنِ نوش‌دارو نیست که دیر و پس از مرگ سهراب رسیده باشد (ر.ک: خطیبی، ۱۳۸۹: ۲۵۲-۲۵۵) و در بعضی گزارش‌های نقالی و شفاهی - عامیانه از این داستان است که کاووس بعد از تعلیل و تعلل سرانجام نوش‌دارو را می‌دهد/ می‌فرستد؛ ولی داروی درمان‌بخش پس از کشته شدن سهراب به دست رستم می‌رسد (ر.ک: انجوی، ۱۳۶۹: ۲/ ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۳؛ داستان رستم و سهراب، ۱۳۶۹: ۳۵۳؛ طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۱/ ۵۲۷؛ میرکاظمی، ۱۳۹۰: ۸۰). مؤلف احیاءالملوک (تألیف ۱۰۲۷ق) با توجه به این روایت نقالی به توضیحِ مَثَلِ مذکور پرداخته و نوشته است رستم پس از زخم‌زدن سهراب «کس نزد کاووس فرستاد طلب نوش‌دارو کرد... کاووس در دادن اهمال ورزید تا سهراب فوت شد. بعد از آن قدری فرستاد «نوش‌دارو که پس از مرگ به سهراب دهند» در زمانه مَثَلِ شد» (سیستانی، ۱۳۸۹: ۲۹). این مَثَل به همین صورت موزون در فرهنگ مرآت‌الاصطلاح (تألیف ۱۱۵۸ق) نیز جزو امثال منظوم/ موزون آمده است (ر.ک: مخلص لاهوری، ۱۳۹۵: ۴۶۵). موضوع نقالی - شفاهی «آمدن نوش‌دارو پس از مرگ سهراب» در شعر متأخر و معاصر فارسی هم مورد توجه برخی شاعران ایرانی و تاجیک قرار گرفته است که به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

رستمی کرد به من عشق و مرا کرد هلاک تا در دوست بهرِ صلات آوردند

شدم از خاکِ درش زنده و سهراب صفت نوش‌داروی مرا بعدِ وفات آوردند

(صفای اصفهانی، ۱۳۶۲: ۲۲۸)<sup>۱۲</sup>

دانی که نوش داروی سهراب کی رسید؟  
آنکه که او ز کالبدی بیشتر نداشت  
(اعتصامی، ۱۳۸۷: ۱۴۳)

نوش دارویی و بعد از مرگ سهراب آمدی  
سنگ دل این زودتر می خواستی حالا چرا؟  
(شهریار، ۱۳۸۶: ۷۹/۱) ۱۳

عرصه غم بود و سهراب یلی در خاک و خون  
وه که باز این بی مروّت نوش دارو دیر کرد  
(همان، ۱/ ۲۶۹)

روح سهراب جوان از آسمان‌ها هم گذشت  
نوش دارویش هنوز از پی دوان است ای پری  
(همان، ۱/ ۳۹۷)

نوش دارو می دهد سهراب را کاووس شاه  
لیک امید آن‌گه که بر خاکِ عدم پهلو نهاد  
(اخوان ثالث، ۱۳۹۵: ۱۱۸۷/۲)

نوش دارو عاقبت آمد و لیک  
تا بر سهراب آمد دیر شد  
(حمیدی شیرازی، ۱۳۴۹: ۴۸۱)

نوش دارو را پس از جان دادن سهراب داد  
تاج عزّت را به خواری از سر دارا گرفت  
(فتح الله مجتبیایی به نقل از قریبی، ۱۳۹۴: ۴۶۶)

نوش دارو که به سهراب زمان / بعد بسپردن جان آوردند / رفت سی سال و کله پوشی  
چند / به پدر خطّ امان آوردند (قطبی کرام (نفس آزاد) شاعر تاجیک، به نقل از عبدالستار، ۱۳۹۰: ۱۹۶).

## ۲۷-۲. هفت لشکر

هفت لشکر یکی از مشهورترین داستان‌های سنت نقالی است که در برخی طومارها با همین نام و در بعضی دیگر بی ذکر نام آمده و در آن هفت لشکر در دشت ری صف آرایی می کنند. در یک سو سپاه ایران به سرکردگی کیخسرو ایستاده است و در سوی دیگر، افراسیاب و یاران و هم پیمانان او مانند خاقان چین، هزبر / هزبر بلا و رستم یک دست قرار دارند. در این میان یلانی چون تمور / تیمور (فرزند برزو)، کوهکش - که همان فرامرز پسر رستم است و نقاب بر چهره افکنده - و جهان بخش (پسر فرامرز) نیز لشکر می آورند و با ایرانیان و تورانیان و با یکدیگر رویارو می شوند. روایت هفت لشکر پس از حوادث متعدد با پیروزی کیخسرو و ایرانیان پایان می یابد و فرزندان و

فرزندزادگان رستم که همدیگر را شناخته‌اند، متحد می‌شوند و افراسیاب می‌گریزد (برای تفصیل این داستان، ر.ک: طومار کهن شاهنامه، ۱۳۷۴: ۶۵۹-۷۳۸؛ طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۶۸۶-۷۸۴؛ هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۳۲۹-۴۵۴؛ برای گزارشی کوتاه از آن نیز، ر.ک: میرکاسمی، ۱۳۹۰: ۱۰۹-۱۲۳).

این داستان نقالی چنان مشهور و مورد اقبال بود که یکی از طومارهای کهن (کتابت ۱۲۹۲ق) «هفت‌لشکر» نامیده شده است و جالب‌تر اینکه در میان عشایر کوهگیلویه و بویراحمد خود شاهنامه فردوسی هم با نام «هفت‌لشکر» خوانده و شناخته می‌شود (ر.ک: غفاری، ۱۳۸۴: ۷۲۱). فندرسکی (۱۳۹۱: ۳)<sup>۱۴</sup> در منظومه غزوات (از دوره صفوی)، ترکیب «هفت‌لشکر» را به کار برده است:

جهان‌داوری را ستایش سزاست      کش این هفت‌لشکر به زیر لواست  
در بیتی از صحبت لاری (عصر قاجار) و ترانه‌ای از فایز دشتستانی (۱۲۵۰-۱۳۳۰ق) نیز تلمیح به این داستان دیده می‌شود:

آن چون شه روم و غزوه روس      این رستم و جنگ هفت‌لشکر  
(صحبت لاری، بی‌تا: ۱۴۹)  
دل فایز فشرده تار زلفشش      چو رستم در نبرد هفت‌لشکر  
(به نقل از نرم‌افزار دُرچ<sup>۱۵</sup>)

### ۳. تلمیحات فعلاً مبهم

در کنار ۲۷ تلمیح و اشاره‌ای که آشکارا یا با قید احتیاط مأخذ نقالی و شفاهی دارد، چند تلمیح و یادکرد داستانی نیز در شعر فارسی به‌نظر می‌رسد که شاید براساس روایت‌های نقالی و شفاهی باشد؛ اما در حدود جست‌وجوهای نگارنده، گزارش یا توضیح داستانی آن‌ها در منابع چاپ‌شده موجود، نیست و نمی‌توان دانست که به چه روایتی اشاره شده است. این تلمیحات را که فعلاً مبهم نامیده‌ایم برای اطلاع، توجه و احیاناً روشنگری‌های محققان در این بخش مقاله می‌آوریم.

#### ۳-۱. باز فریدون

باز و بازوی فریدون، دهدد و بام سبا      طوطی و صحرای هند و قُمری و شاخ سمن



بعضی اشارات و تلمیحات حماسی برگرفته از روایت‌های... سجاد آیدنلو

(صبحاحی بیدگلی، ۱۳۶۸: ۲۷)

چون صباحی بیدگلی، شاعر قرن سیزدهم، در نیمه دوم مصراع نخست به «هدهد»، «حضرت سلیمان<sup>(ع)</sup>» و «سبا» اشاره کرده، شاید «باز فریدون» را هم - که احتمالاً مرغ شکاری مخصوص این شهریار پیشنهادی بوده - از روایتی نقلی یا شفاهی شنیده و از آن بهره برده است.

### ۳-۲. حیلۀ کاووس برای زنده کردن فرزند

فرزند کجا چاره کند ویله رستم؟ دلبند کجا زنده کند حیلۀ کاووس

(وصال شیرازی، ۱۳۷۸: ۱/۲۴۴)

وصال شیرازی (ف. ۱۲۶۲ق) در مصراع اول به شیون رستم بر بالین سهراب تلمیح دارد؛ اما مصراع دوم او ناظر بر کدام داستان است؟ و کاووس برای زنده کردن دلبندش (احتمالاً سیاوش) چه حیلۀ ای کرده است؟

### ۳-۳. رستم و بردن تاج کاووس

یغمای جندقی (۱۱۹۶-۱۲۷۶ق) در منظومۀ صکوک‌الدلیل گفته است:

تهمتن اگر تاج کاووس برد به پیشش دو صد ره زمین بوس برد

که رسم است مر بنده را از گناه تمسک به بخشایش پادشاه

(یغمای جندقی، ۱۳۸۴: ۱/۲۴۳)

نگارنده نمی‌داند که در کدام روایت احتمالاً نقلی یا شفاهی، رستم تاج کاووس را از او گرفته و برده و بعد به عذر این کار با زمین‌بوسی از پادشاه ایران پوزش خواسته است.

### ۳-۴. رهانیدن زریر، اسفندیار را از بند

مرا ز سلسله رنج و درد کرد خلاص گمان بری که بر روی تن، زریر آمد

(قآنی، ۱۳۳۶: ۱۶۳)

در شاهنامه کسی که برای آزاد کردن اسفندیار از زندان گنبدان دژ می‌آید، جاماسپ، وزیر گشتاسپ، است (ر.ک: فردوسی، ۱۳۹۳: ۲/۸۶-۹۰ ب ۱۱۸۵-۱۳۰۴) و زریر پیش از

این واقعه کشته شده است. از این روی، اگر قآنی در اینجا چنان که یکی از محققان نوشته‌اند دچار «اشتباه در تلمیح» نشده باشد (ر.ک: شمیسا، ۱۳۸۹: ۳۴، ۵۵۰)، شاید منبع تلمیحش یکی از روایت‌های نقالی- شفاهی باشد.

### ۳-۵. سیمرغ و نوش دارو

چون فرستاده سیمرغ به سهراب دلیر نوش داروست ولی حیف که دیر آمده است (شهریار، ۱۳۸۶: ۱/۱۱۲)

نوش از داروی سیمرغ به سهراب رسید یا که ویس از پی پرسیدن رامین آمد (همان، ۱/۱۹۹)

شفا حواله به سیمرغ و نوش داروی اوست به هر طبیب نبرد تبی که من دارم (همان، ۱/۳۰۰)

تا جایی که نگارنده بررسی کرده است سیمرغ در روایت‌های نقالی و شفاهی داستان رستم و سهراب به دو صورت حضور دارد؛ یکی در گزارش مرشد عباس زیریری اصفهانی است که در پایان ماجرا و هنگام آمدن تهمنه به کین خواهی، زال این مرغ را می‌طلبد و او کسانی را که به نوعی سبب کشته شدن سهراب بوده‌اند، معرفی می‌کند (ر.ک: داستان رستم و سهراب، ۱۳۶۹: ۳۶۴-۳۶۸). دیگر در روایت ماندایی «رستم و یزد» که گزارشی از رستم و سهراب است و سیمرغ با مالیدن زبانش بر اندام یزد، پسر رستم، به او جان می‌بخشد و جوان را دوباره زنده می‌کند (برای این داستان، ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۸۴، ۸۵). بر این اساس، اشاره استاد شهریار به این نکته که نوش دارو نزد سیمرغ بوده است، در روایت‌های نقالی و شفاهی تاکنون چاپ شده از داستان رستم و سهراب ظاهراً نیست و شاید در گزارشی بوده است که خود ایشان شنیده‌اند.

### ۳-۶. فرزند کاووس در بند افراسیاب

در قصیده‌ای از خسروی (۱۲۶۲-۱۲۹۸ق)، سراینده روزگار قاجار، این بیت آمده است:

در بندِ افراسیابِ غم، بی تو دلتنگ‌تر از سلیلِ کاووسم (خسروی، ۱۳۶۳: ۱۳۳)

بعضی اشارات و تلمیحات حماسی برگرفته از روایت‌های... سجاد آیدنلو

«سَلیل» یعنی «فرزند» و پرسش این است که کدام فرزند کاووس در بند افراسیاب بوده که شاعر به داستان او اشاره کرده است؟

### ۳-۷. کاووس و سمنگان

در قصیده‌ای از قائم‌مقام فراهانی (۱۱۹۳-۱۲۵۱ق) می‌خوانیم:

کوسِ کاووسی بلند آوا شد اما دیدی آخر آنکه اندر خاوران شد؟  
و آنچه از چنگِ پلنگان در سمنگان ور فسون دیو در مازندران شد  
(قائم‌مقام فراهانی، ۱۳۶۶: ۵۰-۵۱)

آیا با توجه به مصراع دوم بیت دوم (گرفتاری کاووس در مازندران) اشاره مصراع نخست این بیت هم مبتنی بر روایتی است که در آن کاووس در سمنگان با خطر و دشواری رویارو می‌شود و رستم برای رهانیدن او به آنجا می‌رود؟

### ۳-۸. گردون‌نوردی بهرام

در مثنوی بزمِ وصال وصال شیرازی آمده است:

مگو غیر بهرام گردون‌نورد که سالار ترکان حصاری گرفت  
ز ترکان کسی ره به گردون نکرد که بهرام از او مانده اندر شگفت  
حصاری است سر برده بر اوج ماه ز پیمودنش خسته پیک نگاه  
هر آن کس که آسان به گردون رود ندانم بر آن کوه‌سر چون رود  
(وصال شیرازی، ۱۳۷۸: ۲/ ۹۱۱)

«گردون‌نوردی بهرام»- آن هم بهرامی که از ترکان باشد- به چه داستانی مربوط است؟ آیا روایتی شفاهی و نقالی در سده سیزدهم در این باره وجود داشته است؟

### ۳-۹. مرده‌شویی رستم

علی‌رضا آذر، غزل‌سرای معاصر، در بیتی گفته است:

رستم بخواب و مرده‌شویی را رها کن این مُرده‌ها مُهری به بازویشان ندارند  
(به نقل از حسینی، ۱۳۹۴: ۲۹)

در برخی روایت‌های شفاهی - عامیانه داستان رستم و سهراب این موضوع به صورت‌های مختلف تکرار شده است که سهراب - که بازوبند/ مهره پدر را به بازو دارد - به دست رستم زخم می‌خورد. به رستم می‌گویند اگر پیکر پسر را چهل شبانه‌روز بر دوش بگیرد و بگرداند، فرزندش زنده می‌شود. رستم این کار را انجام می‌دهد؛ اما در روز آخر کسی را می‌بیند که مشغول شستن پارچه‌ای سیاه است و از او می‌پرسد مگر آن جامه با شستن سفید می‌شود؟ آن شخص هم پاسخ می‌دهد مگر مرده زنده می‌شود؟ رستم با شنیدن این سخن، سهراب را که هنوز جان دارد از دوش خویش بر زمین می‌گذارد و فرزند می‌میرد (برای این روایت‌ها، ر.ک: انجوی، ۱۳۶۹: ۲/ ۱۲۷-۱۲۳؛ خالقی-مطلق، ۱۳۷۲: ۷۷). با اینکه در بیت مذکور اشاره روشن و دقیقی به این داستان نیست، ذکر نام «رستم»، «مرده‌شویی» و «مهره بازو» قرینه‌هایی است که ذهن خواننده را متوجه آن می‌کند و این گمان را پیش می‌آورد که شاید در ناخودآگاه شاعر تلمیح به این بخش از گزارش شفاهی داستان رستم و سهراب مورد نظر بوده است و یا اینکه ایشان به روایت شفاهی مشابهی اشاره کرده‌اند که دست‌کم برای نگارنده ناآشناست.

### ۱۰-۳. نبرد نریمان و کاکوی

قائنی (۱۳۳۶: ۷۲۳) در بیتی از کشته‌شدن کاکو (کاکوی) به دست نریمان سخن گفته است:

آنچه فرامرزیل نمود به سُرخه      آنچه نریمانِ گو نمود به کاکو  
در شاهنامه دو شخص به نام کاکوی وجود دارد، یکی نبیره ضحاک که به دست منوچهر کشته می‌شود (ر.ک: فردوسی، ۱۳۹۳: ۱/ ۸۹-۹۷۷-۹۸۸) و دیگری نبیره سلم که سام به کشتن او اشاره می‌کند (ر.ک: همان، ۱/ ۱۳۰-۱۳۱-۱۳۱). در طومارهای نقالی نیز کاکو از نژاد ضحاک است و به دست منوچهر یا شمش سوار، از نیاکان سام، کشته می‌شود (ر.ک: طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۱/ ۱۵۵؛ طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۲۳۴؛ نشر نقالی شاهنامه، ۱۳۹۴: ۶۷)؛ لذا در تلمیح قائنی یا جابه‌جایی روی داده و کار فرزند (سام) به پدر (نریمان) نسبت داده شده و یا این اشاره از یک روایت نقالی - شفاهی گرفته شده است که در آن به جای منوچهر و سام روایات دیگر، نریمان کاکوی ضحاک‌زاده را می‌کشد.

#### ۱۱-۳. نقش مرگ هجیر در کشته‌شدن سهراب

گیله‌ام از دگران است و بدو بندم جُرم رنج آهونه ز صیاد بود کز رَسَن است  
مرگِ سهرابِ نهانی بود از مرگِ هجیر گرچه زخمش به تن از تیغِ گو پیلتن است  
(قائنی، ۱۳۳۶: ۱۱۴)

از بیت دوم ظاهراً چنین دریافت می‌شود که عامل اصلی (پنهانی) کشته‌شدن سهراب، مرگ هجیر بوده است - که احتمالاً نتوانسته رستم را به او بشناساند - گرچه به ظاهر پسر از زخم پدر کشته شده است. این نکته (مرگ هجیر و رابطه آن با کشته‌شدن سهراب) در حدود جست‌وجوهای نگارنده در روایت‌های نقالی و شفاهی فعلاً چاپ‌شده از داستان رستم و سهراب نیست و مبهم است.

#### ۴. نتیجه‌گیری

تلمیحات متعدد برگرفته از روایت‌های نقالی و گزارش‌های شفاهی - عامیانه بعضی داستان‌های شاهنامه، گواه استوار و بسیار روشنی برای رواج توأم با اقبال فن نقالی و داستان‌گزاری در مقاطعی از تاریخ اجتماعی ایران و نفوذ و تأثیر آن بر شعر رسمی فارسی است. به بیانی دیگر، این روایت‌ها در جامعه ایران - به‌ویژه در دوره صفویان و قاجاریه - هم، آن‌چنان متداول و محبوب بوده است که شماری از شاعران و ادبای زمان نتوانسته‌اند از اشاره و توجه به آن‌ها غافل بمانند و هم، به اندازه‌ای مشهور و شناخته شده که تلمیح به این‌گونه داستان‌ها و نام‌ها و جزئیات روایی مرتبط با آن، برای شنوندگان و خوانندگان اشعار بلند و بعضاً مطمئن‌گویندگانی نظیر قائنی مایه دشواری، ابهام و شگفتی نبوده است.

نکته مهم دیگری که حتماً باید به آن توجه کرد، این است که وجود نشانه‌های اشارات نقالی در ابیات شعری مانند اثیر اخسیکتی و عطار نشان می‌دهد که به احتمال فراوان و خلاف آنچه معروف است، نقالی روایت‌های ملی - پهلوانی سال‌ها پیش از عهد صفوی و در حدود سده‌های ششم و هفتم نیز در ایران انجام می‌شده و در حد توجه و اثرپذیری شاعری چون عطار رونق داشته است. نگارنده معتقد است با جست‌وجوهای جامع و دقیق در دیوان‌های شعر فارسی به‌خصوص اشعار سراینندگان

قرون دهم تا سیزدهم باز می‌توان نمونه‌های متنوع دیگری از هر دو دسته تلمیحات روشن و مبهم برگرفته از روایت‌های نقالی و شفاهی - عامیانه یافت و در مقاله‌ای دیگر درباره آن‌ها بحث کرد.

### پی‌نوشت‌ها

۱. آثاری مانند: فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی (محمدجعفر یاحقی)، فرهنگ تلمیحات (سیروس شمیسا) و فرهنگ تلمیحات شعر معاصر (محمدحسین محمدی).
۲. یکی نغز پولاد زنجیر داشت      نهان کرده از جادو آژیر داشت  
به بازوش بر بسته بُد زردهشت      به گشتاسب آورده بود از بهشت  
بدان آهن از جان اسفندیار      نبردی گمانی به بد روزگار  
(فردوسی، ۱۳۹۳: ۲/ ۱۰۹-۲۱۷-۲۱۹)
۳. یکی از ویژگی‌های امیرحمزه در حمزه‌نامه، نعره‌های خروشان اوست، چنان‌که از شدت و هیبت آن «شانزده فرسنگ زمین، دشت و بیابان، کوه و صحرا در جنبش» می‌آیند و «چند هزار اسبان سواران خود را بر زمین می‌زنند و راه صحرا می‌گیرند» (ر.ک: حمزه‌نامه، ۱۳۶۲: ۳۵۵).
۴. احتمالاً او همان میرزا عبدالله شکوهی، نقاش ساختمان است که به نوشته محجوب مغاره وی در چهارراه سیدعلی در تهران قرار داشته و از نامدارترین گویندگان سروده‌های سخنوری شمرده می‌شده است.
۵. در قصیده‌ای که این بیت در آن آمده است، باز بیتی هست که به نام دو شخصیت از کسان روایات /بومسلم‌نامه اشاره شده است و این نکته هم در موضوع تلمیحات عامیانه شعر فارسی - صرف نظر از اینکه بیت و قصیده از کیست - می‌تواند مورد توجه باشد:  
کجاست ضرب تبرزین صاحب‌الدعوه؟      کجاست احمد زنجی و خُرد آهنگر؟  
(ر.ک: طرطوسی، ۱۳۸۰: ۱/ ۳۹ مقدمه)
۶. یکی جامه دارد ز چرم پلنگ      بپوشد ز بر و اندر آید به جنگ  
همی نام ببریبیان خواندش      ز خفتان و جوشن فزون داندش  
(فردوسی، ۱۳۹۳: ۱/ ۵۷۰-۱۳۵۹-۱۳۶۰)
۷. رستم یک‌دست از نوادر معدود شخصیت‌ها و روایت‌های نقالی است که نام و اشارات شعری مربوط به او در فرهنگ‌های رسمی فارسی آمده است و این امر، چنان‌که گذشت به سبب اشتهار و محبوبیت این داستان در سنت نقالی بوده است. نگارنده همین‌جا پیشنهاد می‌کند که در مستدرکات /ذیل دانشنامه فرهنگ مردم ایران نیز مدخلی برای «رستم یک‌دست» در نظر گرفته شود.  
۸. برای موارد دیگر، ر.ک: نهاوندی، ۱۳۹۲: ۷۸، ۸۳، ۹۷، ۹۹.

بعضی اشارات و تلمیحات حماسی برگرفته از روایت‌های... سجاد آیدنلو

۹. برای نام «سیاوش» این معانی پیشنهاد شده است: دارنده اسب نر سیاه، مرد یا قهرمان سیاه، مرد سیاه- جعد و سیاه درخت. برای منابع این نظریات، ر.ک: آیدنلو، ۱۳۹۴: ۸۰۶.
  ۱۰. این داستان در یکی از طومارهای نقالی نیز آمده است. ر.ک: نثر نقالی شاهنامه، ۱۳۹۴: ۱۳۳.
  ۱۱. این بیت و قصیده مربوط به آن در تصحیح تازه دیوان عطار (ر.ک: عطار، ۱۳۹۲) نیست و آن را باید منسوب به عطار دانست.
  ۱۲. صفای اصفهانی (۱۲۶۹-۱۳۲۲ق) از شعرای دوره قاجار است.
  ۱۳. این بیت، مشهورترین وجه متداول از مثل / مضمون مورد بحث در شعر فارسی و فرهنگ ایرانی است.
  ۱۴. ضبط متن مصحح منظومه غزوات، «هفت‌لشکر» است؛ ولی احتمال دارد که صورت اصلی «هفت‌کشور» بوده باشد.
  ۱۵. در یکی از ضبط‌های ترانه فایز به جای «هفت‌لشکر» صورت «هفت‌پیکر» آمده است:  
دل فایز نگر تو پور زالی      که داری تاب جنگ هفت پیکر  
(ر.ک: احمدپناهی سمنانی، ۱۳۸۲: ۳۴۱)
- با این وجه، ظاهراً سراینده به داستان گذشتن رستم از هفت خانه کوبان (پیکرها) و طلسمات آن در روایت هفت‌منظر از منظومه زرین‌قیانامه توجه کرده است که آن هم از داستان‌های نقالی است (برای این روایت، ر.ک: زرین‌قیانامه، ۱۳۹۳: ۱۲۱۳-۱۲۳۹ ب ۲۱۸۷۴-۲۲۴۲۵).

## منابع

- آتشی، منوچهر (۱۳۹۰). مجموعه اشعار. تهران: نگاه. ج ۲.
- آذربیکدلی، لطفعلی بیگ (۱۳۶۶). دیوان. به کوشش حسن سادات ناصری و غلامحسین بیگدلی. تهران: علمی (جاویدان).
- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۶الف). «شاهنامه‌ای‌ترین شعر غنایی». نارسیده ترنج (بیست مقاله درباره شاهنامه و ادب حماسی ایران). با مقدمه جلال خالقی مطلق. اصفهان: نقش مانا. صص ۲۵۵-۲۷۰.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۶ب). «بررسی سه بیت از داستان رستم و اسفندیار». پژوهش‌های ادبی. س ۵. ش ۱۸. صص ۹-۳۲.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷). «کلاه سر دیو سپید» (مضمونی عامیانه در ویژگی‌ها و متعلقات رستم)، آفتابی در میان سایه‌ای (جشن‌نامه استاد بهمن سرکاراتی). به کوشش علی‌رضا مظفری و سجاد آیدنلو. تهران: قطره. صص ۴۶۳-۴۸۳.

- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۸). «نکته‌هایی از روایات پایان کار ضحاک»، کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی. س ۱۰. ش ۱۸. صص ۹-۴۸.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۴). متون منظوم پهلوانی (برگزیده منظومه‌های پهلوانی پس از شاهنامه). ج ۲. تهران: سمت.
- ابن‌یمین فریومدی (۱۳۶۳). دیوان. تصحیح حسینعلی باستانی راد. ج ۲. تهران: سنایی.
- احمدپناهی سمنانی، محمد (۱۳۸۴). ترانه‌های ملی ایران. تهران: علم.
- اخسیکتی، اثیرالدین (۱۳۳۷). دیوان. به کوشش رکن‌الدین همایون‌فرخ. تهران: رودکی.
- اخوان ثالث، مهدی (۱۳۹۵). شعرهای مهدی اخوان ثالث (م. امید) (متن کامل ده کتاب). تهران: زمستان.
- اسکندرنامه (بازسازی کهنه‌ترین نسخه اسکندرنامه نقالی) (۱۳۸۸). منسوب به منوچهرخان حکیم. به کوشش علی‌رضا ذکاوتی قراگوزلو. تهران: سخن.
- اسماعیلی، حسین (۱۳۸۴). «ابومسلم‌نامه». دانشنامه زبان و ادب فارسی. به سرپرستی اسماعیل سعادت. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی. ج ۱. صص ۱۷۶-۱۷۹.
- اعتصامی، پروین (۱۳۸۷). دیوان. تهران: پارسه.
- افشاری، مهران (۱۳۸۴). «امیرارسلان». دانشنامه زبان و ادب فارسی. به سرپرستی اسماعیل سعادت. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی. ج ۱. صص ۵۱۸-۵۲۱.
- افشاری، مهران (۱۳۸۶). «حمزه‌نامه». دانشنامه زبان و ادب فارسی. به سرپرستی اسماعیل سعادت. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی. ج ۲. صص ۷۵۰-۷۵۳.
- افغان، محمدرسول (۱۳۸۱). «پهلوانی در افغانستان». پژوهش‌های ایران‌شناسی (نامواره دکتر محمود افشار). به کوشش ایرج افشار با همکاری کریم اصفهانیان. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار. ج ۱۴. صص ۱۰-۵۳.
- اکبری مفاخر، آرش (۱۳۹۰). «کریمان کیست؟» (برپایه دست‌نویس هفت‌لشکر گورانی). جستارهای ادبی. س ۴۴. ش ۳ (پیاپی ۱۷۴). پاییز. صص ۱۵-۳۷.
- امیدسالار، محمود (۱۳۹۴). «حمزه‌نامه». دانشنامه فرهنگ مردم ایران. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی. ج ۳. صص ۵۸۱-۵۸۵.
- انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم (۱۳۶۹). فردوسی‌نامه. ج ۳. تهران: علمی.
- ایرانشاه‌بن‌ابی‌الخیر (۱۳۷۰). بهمن‌نامه. ویراسته رحیم عقیقی. تهران: علمی و فرهنگی.
- بهار، لاله‌تیک چند (۱۳۸۰). بهار عجم. تصحیح کاظم دزفولیان. تهران: طلایه.



- بهار (ملک‌الشعرا)، محمدتقی (۱۳۶۸). *دیوان*. به کوشش مهرداد بهار. ج ۶. تهران: توس.
- بهرامیان، علی و صادق سجادی (۱۳۷۳). «ابومسلم خراسانی». *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی. ج ۶. صص ۲۲۶-۲۴۴.
- تسکین شیرازی (۱۳۸۲). *فلک‌نازنامه*. به کوشش سید علی آل‌داوود. تهران: توس.
- حسینی، سید احمد (انتخاب‌کننده) (۱۳۹۴). *غزل روزگار ما ۲* (پازل شعر امروز). تهران: نیماژ.
- حمزه‌نامه (قصه امیرالمومنین حمزه) (۱۳۶۲). تصحیح جعفر شعار. ج ۲. تهران: کتاب فرزانه.
- حمیدی شیرازی، مهدی (۱۳۴۹). *اشک معشوق*. تهران: چ ۶. صدای معاصر.
- جیحون‌آبادی، حاج نعمت‌الله (۱۳۷۳). *شاهنامه حقیقت (حق الحقایق)*. تهران: جیحون.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۷۲). «یکی داستان است پر آب چشم». *گل رنج‌های کهن*. به کوشش علی دهباشی. تهران: مرکز. صص ۵۳-۹۸.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱). «نگاهی کوتاه به فن داستان‌سرایی فردوسی». *سخن‌های دیرینه*. به کوشش علی دهباشی. تهران: افکار. صص ۱۱۱-۱۲۵.
- خسروی، محمدباقر (۱۳۶۳). *دیوان*. به کوشش احمد کرمی. تهران: ما.
- خطیبی، ابوالفضل (۱۳۸۹). «منشأ ضرب‌المثل نوشدارو بعد از مرگ سهراب». *فرهنگ‌نویسی*. ش ۳. صص ۲۵۲-۲۵۵.
- *داستان رستم و سهراب* (روایت نقالان) (۱۳۶۹). نقل و نگارش مرشد عباس زیری. به کوشش جلیل دوستخواه. تهران: توس.
- داوری شیرازی (۱۳۷۰). *دیوان*. به اهتمام نورانی وصال. تهران: وصال.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). *لغت‌نامه*. ج ۲ از دوره جدید. تهران: دانشگاه تهران.
- دهلوی، امیرخسرو (۱۳۴۳). *دیوان*. تصحیح سعید نفیسی. به اهتمام م. درویش. تهران: جاویدان.
- ذوالفقاری، حسن (۱۳۹۱). «امیرارسلان». *دانشنامه فرهنگ مردم ایران*. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی. ج ۱. صص ۶۲۲-۶۲۹.
- *رستم‌نامه* (کتابت ۱۲۴۵ق). نسخه شماره ۶۲۸۵۶ کتابخانه مجلس.
- *رستم‌نامه* (داستان منظوم مسلمان‌شدن رستم به دست امام علی<sup>(ع)</sup>) به انضمام معجزنامه مولای متقیان (۱۳۸۷). سراینده: ناشناس. به کوشش سجاده آیدنلو. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.

- رستم و زنون الماس خان کندوله‌ای (۱۳۸۴). تصحیح مجید یزدان‌پناه. کرمانشاه: چشمه هنر و دانش.
- زرین‌قباتنامه (منظومه‌ای پهلوانی و پیرو شاهنامه از عصر صفویه) (۱۳۹۳). مقدمه، تصحیح و تعلیقات سجاد آیدنلو. تهران: سخن.
- سروش اصفهانی، میرزا محمدعلی خان (۱۳۴۰). دیوان. به اهتمام محمدجعفر محجوب. با مقدمه جلال‌الدین همایی. تهران: امیرکبیر.
- سعیدیان، مهلا (۱۳۹۰). «تجلی اساطیر شاهنامه در شعر مجذوب تبریزی». کاخ بی‌گزند (مجموعه مقالات همایش بین‌المللی بزرگداشت حکیم ابوالقاسم فردوسی). زاهدان: دانشگاه سیستان و بلوچستان با همکاری نشر سنبله. ج ۳. صص ۲۹۲۲-۲۹۴۴.
- سلیم تهرانی، محمدقلی (۱۳۴۹). دیوان. تصحیح رحیم رضا. تهران: ابن‌سینا.
- سیالکوتی، مل (۱۳۸۰). مصطلحات الشعرا. تصحیح سیروس شمیسا. تهران: فردوس.
- سیستانی، ملک‌شاه حسین (۱۳۸۹). احیاء الملوک. به اهتمام منوچهر ستوده. ج ۳. تهران: علمی و فرهنگی.
- سیف، هادی (۱۳۶۹). نقاشی قهوه‌خانه. ج ۳. تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی و سازمان میراث فرهنگی.
- شریف‌زاده، سید عبدالمجید (۱۳۷۰). نامورنامه. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۹). فرهنگ تلمیحات. ج ۲. تهران: میترا.
- شهریار، محمدحسین (۱۳۸۶). دیوان. ج ۳۰. تهران: نگاه.
- صباحی بیدگلی، حاجی سلیمان (۱۳۶۸). هفت شهر عشق. آراسته رضا معصومی. تهران: کتابفروشی حافظ.
- صحبت لاری (بی تا). دیوان. ج ۳. شیراز: کتابفروشی معرفت.
- صفای اصفهانی (۱۳۶۲). دیوان. به اهتمام احمد سهیلی خوانساری. ج ۲. تهران: اقبال.
- طراز یزدی (۱۳۶۶). دیوان. به کوشش احمد کرمی. تهران: ما.
- طرطوسی، ابوظاهر (۱۳۸۰). ابومسلم‌نامه. به اهتمام حسین اسماعیلی. تهران: معین/قطره و انجمن ایران‌شناسی فرانسه.
- طومار شاهنامه فردوسی (۱۳۸۱). به کوشش مصطفی سعیدی و احمد هاشمی. تهران: خوش‌نگار.
- طومار کهن شاهنامه (۱۳۷۴). به کوشش جمشید صداقت‌نژاد. تهران: دنیای کتاب.

- طومار نقالی شاهنامه (۱۳۹۱). تصحیح سجاده آیدنلو. تهران: به‌نگار.
- عارف قزوینی، ابوالقاسم (۱۳۸۹). دیوان. به کوشش مهدی نورمحمدی. تهران: سخن.
- عاشورپور، صادق (۱۳۸۸). نمایش‌های ایرانی (نقالی). ج ۴. تهران: سوره مهر.
- عبدالستار، عبدالشکور (۱۳۹۰). «استقبال سخن فردوسی در شعر معاصر تاجیکی». مجموعه مقالات همایش بین‌المللی هزارمین سال سرایش شاهنامه. تهران: دانشگاه آزاد اسلامی. صص ۱۹۱-۲۰۲.
- عطار، فریدالدین (۱۳۸۶). دیوان. تصحیح تقی تفضلی. ج ۱۲. تهران: علمی و فرهنگی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷). الهی‌نامه. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی‌کدکنی. تهران: سخن.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۲). دیوان. به سعی و تصحیح مهدی مدائنی و مهران افشاری. با همکاری و نظارت علی‌رضا امامی. تهران: چرخ.
- عطایی، برزونامه. نسخه شماره ۶۲۸۵۵ کتابخانه مجلس.
- غالب دهلوی. اسدالله (۱۳۷۶). دیوان. به اهتمام محسن کیانی. تهران: روزنه.
- غفاری، یعقوب (۱۳۸۴). «موسیقی در کوهگیلویه و بویر احمد». پژوهش‌های ایران‌شناسی. به کوشش ایرج افشار با همکاری کریم اصفهانیان و محمدرسول دریاگشت. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار. ج ۱۶ (ستوده‌نامه). بخش ۲. صص ۷۱۸-۷۲۴.
- فدایی مازندرانی (۱۳۸۸). مقتل منظوم. تحقیق و تصحیح فریدون اکبری شلدره‌ای. تهران: فرتاب.
- فرخی یزدی، محمد (۱۳۹۱). دیوان. به کوشش حسین مسرت. تهران: مولی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۳). شاهنامه. تصحیح جلال خالقی مطلق. تهران: سخن.
- فضل‌الله همدانی، رشیدالدین (۱۳۹۲). جامع‌التواریخ (تاریخ ایران و اسلام). تصحیح و تحشیه محمد روشن. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- فندرسکی، میرزا ابوطالب (۱۳۹۱). غزوات. تصحیح علی‌رضا عبداللهی کچوسنگی. تهران: کتابخانه مجلس.
- قآنی (۱۳۳۶). دیوان. تصحیح محمدجعفر محجوب. تهران: امیرکبیر.
- قائم مقام فراهانی، میرزا ابوالقاسم (۱۳۶۶). دیوان/اشعار. به اهتمام سید بدرالدین یغمایی. تهران: شرق.

- قریبی، حسن (۱۳۹۴). «مجتبایی شاعر». جشن نامه استاد فتح‌الله مجتبایی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی. صص ۴۴۵-۴۷۵.
- کلاتنری، منوچهر (۱۳۵۲). «رزم و بزم شاهنامه در پرده‌های بازاری قهوه‌خانه‌ای». هنر و مردم. ش ۱۳۴. صص ۲-۱۵.
- کیخسرو دارا، کیکاووس (۱۳۸۴). مولود زرتشت. به اهتمام رحیم رضازاده ملک. ضمیمه ش ۱ نامه انجمن. س ۵. ش ۳ (پیاپی ۱۹).
- گورانی، مصطفی‌بن محمود (۱۳۸۹). شاهنامه کردی. تصحیح و توضیح ایرج بهرامی. تهران: آنا.
- لطفی‌نیا، حیدر (۱۳۸۸). حماسه‌های قوم کرد. تهران: سمیرا.
- مارزلف، اولریش (۱۳۸۴). آلبوم شاهنامه. تهران: چیستا.
- محتشم کاشانی (۱۳۹۲). دیوان. تصحیح اکبر بهداروند. چ ۶. تهران: نگاه.
- محجوب، محمدجعفر (۱۳۸۲). «سخنوری». ادبیات عامیانه ایران. به کوشش حسن ذوالفقاری. تهران: چشمه. ج ۲. صص ۱۰۵۳-۱۰۷۸.
- مخلص لاهوری، آندرام (۱۳۹۵). مرآت‌الاصطلاح. مقدمه و تصحیح چندرشیکهر. حمیدرضا قلیچ‌خانی و هومن یوسفدهی. تهران: سخن.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۷۷). ظفرنامه به انضمام شاهنامه (چاپ عکسی از روی نسخه خطی مورخ ۸۰۷ هجری در کتابخانه بریتانیا Or. ۲۸۳۳). تهران و وین: مرکز نشر دانشگاهی و آکادمی علوم اتریش.
- میرکازمی، سید حسین (۱۳۹۰). من و رستم و گرز و افراسیاب (نقالی ۱۰ داستان گرانمایه از شاهنامه). گرگان: آژینه.
- نشر نقالی شاهنامه (۱۳۹۴). مقدمه. تصحیح و تعلیقات رضا غفوری. شیراز: سیوند.
- نجم، سهیلا (۱۳۹۰). هنر نقالی در ایران. تهران: فرهنگستان هنر.
- نرم‌افزار دُرچ ۴ (بزرگ‌ترین کتابخانه الکترونیک شعر و ادب فارسی). ۲۳۶ اثر نظم و نشر ادبی (۱۳۹۰). تهران: موسسه فرهنگی مهر ارقام ایرانیان.
- نظمی تبریزی (۱۳۶۴). گلشن معانی. تهران: کتابفروشی خیام.
- نهاوندی، شاطر اصغر (۱۳۹۲). دیوان. تصحیح داریوش ذوالفقاری. تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی. صنایع دستی و گردشگری.

بعضی اشارات و تلمیحات حماسی برگرفته از روایت‌های... \_\_\_\_\_ سجاد آیدنلو

- وحید قزوینی، میرزا محمدطاهر (۱۳۹۴). *دیوان*. تصحیح رقیه صدرایی. تهران: کتابخانه مجلس.

- وصال شیرازی (۱۳۷۸). *دیوان*. تصحیح محمود طاووسی. شیراز: نوید شیراز.

- *هفت لشکر* (طومار جامع نقالان). تصحیح مهراں افشاری - مهدی مدائنی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- *هفت منظومه حماسی* (۱۳۹۴). مقدمه، تصحیح و تعلیقات رضا غفوری. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.

- همای شیرازی (۱۳۶۳). *دیوان*. به کوشش احمد کرمی. تهران: ما.

- همزه‌ای، فریبرز (۱۳۹۳). *رزم‌نامه* (اسطوره‌های کهن زاگرس). کرمانشاه: دانشگاه رازی.

- یغمای جندقی، ابوالحسن (۱۳۸۴). *دیوان*. تصحیح سید علی آل‌داوود. چ ۳. تهران: توس.

